

سرمقاله

شورش های مردمی امروز، نوید انقلاب مردمی فردا!

واقعیت این است که معضل اصلی جنبش اعتراضی توده های تحت ستم ما آنطور که برخی از تبلیغات مسموم و ارتجاعی کوشش می کنند جلوه دهند، مذهبی بودن و فقدان آگاهی و ناامیدی و یا توهم توده ها به حاکمیت ضد انقلابی و هیچ یک از بخش های آن نیست. این حقیقت را می توان از ویرای موج بی وقعه اعتراضات و اعتصابات روزمره کارگری و شورش های مردمی نظیر بلداجی و عسلویه دید. برعکس، معضل اصلی عدم وجود یک تشکیلات انقلابی در صفوف جنبش توده هاست. تشکیلاتی که بتواند جویبارهای جوشان مبارزاتی توده ها را به هم متصل نموده و این جویبارها را به یک سیل عظیم مبارزاتی تبدیل نماید. خلاصه مسأله بر سر چگونگی ایجاد تشکیلاتی است که قادر به رهبری مبارزات دلاورانه مردم بوده و بتواند این مبارزات را در مسیری بیاندازد که خواست و هدف جنبش توده ای برای سرنگونی این رژیم و نظام سرمایه داری حاکم می باشد....

صفحه ۲



خلخالی جلاد در میان ارتش شاهنشاهی "اسلامی" شده در سال ۵۸ در هنگام لشکرکشی به کردستان و قتل عام مردم



صحنه ای از کشتارهای وحشیانه ارتش در کردستان، به دستور خمینی - خخالی

کمونیستهای که چون آذرخش در سخن خویش زیستند!

(متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجری در مراسم بزرگداشت چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف و یارانش)

... واقعیت اینه که جمهوری اسلامی خودش را با جوانانی مواجه میبینه که به مبارزات افتخارآفرین دهه پنجاه فکر میکنند و تلاش میکنند که از میان اون مبارزات برای رهائی از جهنمی که جمهوری اسلامی ایجاد کرده راه پیدا کنند. به همین دلیل هم هست که اونها میخواهند خاطره این انقلابیون رو خدشه دار کنند اما با همین کارشون نشان میدهند که آن انقلابیون نمرده اند. این انقلابیون زنده اند و خاطره شون در نسل های جدید زنده است و مبارزات راهگشایانه شان برای نسل های جدید این سرزمین مطرحه. به همین دلیل هم اونها تلاش میکنند که به هر وسیله ای این سمبل های مبارزاتی را که برای مردم و برای نسل جدید مطرح هستند خدشه دار کنند. همین واقعیت به نظر من یکی از نکات امیدوارکننده اوضاع کنونی. صفحه ۵

جو هیل، شورش آوازه خوان (۲)

... روز ۲۸ جون، پس از پایان جریان محاکمه، هیات منصفه پس از تنها چند ساعت اعلام داشت که جو هیل را مسبب قتل موریسون و پسرش می داند و رئیس دادگاه حکم مرگ او را صادر کرد. سپس در دادگاه مطابق رسم موجود در ایالت یوتا از جو هیل پرسیدند که آیا ترجیح می دهد که به طناب دار آویخته شود و یا می خواهد در مقابل جوخه تیرباران قرار بگیرد و او هم پاسخ داده بود: "تیرباران را انتخاب می کنم. تا به حال چند بار به طرفم تیراندازی شده و گمان می کنم که از عهده آن برایم." از این روز جو هیل کمی بیش از ۵۰۰ روز در زندان و در انتظار مرگ بود. می گفت و می نوشت اما هرگز نه مسئولیت کشته شدن موریسون ها را به عهده گرفت و نه حاضر شد که نام دو فردی را که می توانستند او را از کام مرگ برهاند بر زبان بیاورد. ... صفحه ۱۸

سخنی با مردم

و نیروهای آزادی خواه ایران!

... تا آن جا که به سوابق و اظهارات این شخص یعنی پرویز معتمد در سال های اخیر بر می گردد معلوم می شود که این مامور ساواک به ادعای خود در دوران رژیم شاه مسئول اقدامات بسیار بزرگی بوده؛ از مسئولیت پرونده حمید اشرف گرفته تا دستگیری و حفاظت از خمینی و یا "سرکوب حوزه علمیه قم"؛ از دستگیری مجاهد قهرمان حنیف نژاد گرفته تا دستگیری وحید افراخته (کادر قبلی سازمان مجاهدین و بعد مجاهد مارکسیست شده) و... بالاخره امر شنود سیستماتیک در مهم ترین پرونده های سیاسی زمان شاه. اما با وجود چنین سابقه و کارنامه ای معلوم می شود که وی "از فوریه ۲۰۰۸" با "شناسنامه" اش به سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه هم رفته است... صفحه ۱۱

در صفحات دیگر

- ترکیه به انقلاب نیاز دارد نه کودتا! ۴
- شعر: شلاق ستم! (برای کارگران مبارز آغ دره) ۲۱
- کمک های مالی ۲۲
- تظاهرات مردم انگلیس ۲۳

شورش های مردمی امروز، نوید انقلاب مردمی فردا!



بلداجی

عسلویه

جوانان آگاه و انقلابی باید با تمام قوا تلاش های خود را برای سازماندهی و ایجاد تشکل - که در شرایط اختناق و دیکتاتوری نمی تواند مخفی نباشد- گسترش داده و در همین حال در خارج کشور نیز نیروهای انقلابی باید با تمام قوا و امکانات موجود در جهت تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی و حمایت مادی و معنوی از مبارزات داخل حرکت کنند و از این طریق به پیشرفت مبارزات توده ای و امکان ایجاد یک تشکل و سازمان انقلابی در داخل باری رسانند. این پیامی است که تمامی شرایط مادی و عینی موجود آن را با هزار صدا فریاد می کنند و پژواک آن از وای اعتصابات دلاورانه کارگران و شورش های خونین توده های به جان آمده به گوش می رسد.

در رویدادی دیگر به تاریخ چهارشنبه ۱۶ تیر، جنایت نیروهای انتظامی در کشتن یک جوان بیگناه در نخل تقی شهر عسلویه در استان بوشهر منجر به فوران خشم و نفرت توده های تحت ستم و درگیریهای آنها با نیروهای سرکوب رژیم گشت. در تاریخ ذکر شده مامورین نیروهای انتظامی در اسکله شهر نخل تقی عسلویه با شلیک مستقیم به یک جوان زحمتکش زیر عنوان "قاچاقچی" وی را وحشیانه به قتل رساندند. این جنایت آشکار خشم مردم منطقه را برانگیخت و آنها با هدف مجازات عاملان به ماشین های نیروی انتظامی و یک پاسگاه پلیس حمله ور شدند. بنا به گزارشات خود منابع خبری جمهوری اسلامی، در اثر تیراندازی نیروهای سرکوبگر در جریان درگیری آنها با مردم معترض ۸ تن زخمی شدند. در این درگیریها مردم چند خودروی نیروهای پلیس را به آتش کشیدند. رژیم نیز با ارسال نیروهای بیشتر و استفاده از مزدوران محلی خود به دستگیری های وسیع در سطح شهر دست زد و کوشید تا با پراکندن جو وحشت و ترور، شورش مردم زحمتکش عسلویه را سرکوب و آنها را منکوب سازد. در کنار این اقدام، فرماندهان نیروهای انتظامی ضد خلقی حکومت که ضرب شست ناشی از انفجار خشم مردم محلی را مشاهده کرده بودند با انتشار اطلاعیه ای کوشیدند مردم را فریب دهند. آنها اعلام کردند که قتل جوان بی گناه "خواست" نیروهای انتظامی نبوده است. در همان حال مامورین حکومت در وحشت از تسری شورش به سایر نقاط به بستن جاده های شهر دست زده و خیابان ساحلی این شهر را با عنوان اقدامی برای برگرداندن "آرامش" به شهر مسدود کردند. نگاهی به اوضاع عمومی جامعه تحت سلطه ما یعنی اوضاعی که این شورش ها در آن اتفاق می افتند پیش از هر چیز نشان می دهد که چگونه بر بستر شرایط هولناک آفریده شده توسط دیکتاتوری جمهوری اسلامی در چهارچوب نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم، تضادهای

رژیم جمهوری اسلامی می باشد در آن است که با وجود تلاش مقامات جمهوری اسلامی و بویژه نمایندگان این شهر در مجلس که برای کنترل اوضاع در محل حاضر شده بودند، جو ملتهب شهر ادامه یافت و دود ناشی از آتش زدن لاستیک ها توسط مردم و به آتش کشیدن خودروهای پلیس به برخی از مناطق بلداجی حالت میدانهای جنگ را داد. نیروهای رژیم در هراس از گسترش درگیری ها به سایر نقاط، مبادی ورود و خروج شهر را بستند و ادعا کردند که تنها پس از "چند ساعت"، "آرامش" را به شهر بازگردانده اند.

حوادث بلداجی و شورش قهرآمیز اهالی شهر که با توجه به جو وحشت و اختناق حاکم، یک حادثه کم سابقه در سالهای اخیر می باشد در زمانی رخ داد که جمهوری اسلامی در صدد بوده که آب سد چغاقور را با لوله کشی به منطقه پروژه فولادسازی در سفیددشت انتقال دهد. در صورت اجرا شدن این پروژه، تالاب های منطقه که هم اکنون هم با مشکل کم آبی مواجه است خشک شده و حیات و معاش کشاورزان و روستاییان محروم منطقه را به خاک سیاه خواهد نشانید. این امر به خوبی نشان می دهد که چه تضاد شدیدی بین سرمایه داران پیشبرنده پروژه فولادسازی در سفیددشت و کشاورزان منطقه که معاش و بقاء خود و خانواده هایشان را وابسته به تداوم منابع قلیل آب موجود در این منطقه می دانند وجود دارد و بیانگر آن است که چرا جمهوری اسلامی به مثابه حافظ منافع سرمایه داران به رغم اعتراضات مداوم و قاطع مردم و استفاده آنها از تمام کانالهای اعتراضی موجود در مخالفت با این طرح در سالهای اخیر همچنان بر اجرای این طرح اصرار ورزیده و به خشونت علیه مردم نیز مبادرت می نماید.

وقوع چند اعتراض بزرگ مردمی و درگیری های قهرآمیز کم سابقه بین توده های رنج دیده ایران با حاکمین وقت در نقاط مختلف کشور در تیرماه امسال باعث شده تا سیمای بحرانی جامعه تحت سلطه و چشم انداز تداوم این اوضاع زیر حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی بار دیگر با برجستگی به نمایش درآید.

در جریان یکی از این اعتراضات در شهر بلداجی واقع در استان چهارمحال بختیاری در تاریخ ۲۹ تیر، مردم که شامل گروه بزرگی از کشاورزان محروم و زحمتکش منطقه بودند در اعتراض به پروژه دولت برای انتقال آب از سد چغاقور به صنایع سفید دشت در اصفهان که منجر به خشک شدن تالاب های منطقه و از بین رفتن معاش و هستی شان می شود، تجمع کرده و به مقاومت در برابر آغاز طرح لوله کشی برای این پروژه پرداختند. مقابله بین مردم و نیروهای سرکوبگر رژیم که با بسیج نیروهای سرکوب و خودروهای نظامی به منطقه آمده و قصد داشتند به زور این طرح ضد مردمی را به پیش ببرند به خون کشیده شد. به گزارش توییتر خبرگزاری حکومتی فارس در نتیجه تیراندازی نیروهای سرکوبگر به روی مردم معترض، حداقل ده ها نفر زخمی شدند. با این حال مقاومت مردم در مقابل طرحی که برپادهنده هستی آنان است به حدی بود که دامنه درگیریها به نقاط دیگر شهر سرایت کرد و مردم معترض و به جان آمده ساختمان دادگاه شهر را به آتش کشیدند و شماری از خودروهای نیروهای انتظامی را نیز آتش زدند. سرانجام اعتراضات قهرآمیز و گسترده مردمی با گسیل بیشتر نیروهای سرکوب و بازداشت شمار زیادی از مردم محلی پایان یافت و این در شرایطی بود که در جریان مقاومت و درگیری مردم با سرکوبگران، یک مامور پلیس نیز کشته شد. اما نکته قابل تعمق در این رابطه که بیانگر شدت تضاد توده های این منطقه با سرمایه داران پیش برنده طرح مذکور و رژیم حامی آنها یعنی

برای رهایی از اوضاع مشقت بار موجود را دامن زده و آنها را به صحنه مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی می کشاند. به موازات وخامت یافتن شرایط مادی زندگی توده ها هر روز بر شمار اعتراضات مردمی و اعتصابات کارگری افزوده می گردد. در حالی که رژیم جمهوری اسلامی با محدود ساختن و بستن تمامی فضاهای تنفس سیاسی حتی برای مخالفان درونی نظام در همه عرصه ها دائما در حال محکمتر کردن سد اختناق خود در مقابل فشار ناشی از مبارزات توده ای ست، اما این تمهیدات نه تنها منجر به تحکیم شرایط دلخواه دیکتاتوری حاکم برای تحمیل سکوت قبرستانی بر جامعه نگشته اند، بلکه نشانه های پوسیدگی و بی فرجامی نظام ضدخلقی موجود در مقابل توده های به جان آمده را هر چه بیشتر به نمایش گذارده اند.

شورش های قهرآمیز مردم در عسلیویه و بلداجی در چنین چارچوبی رخ می دهند و ظرفیت و پتانسیل جنبش اعتراضی و حق طلبانه توده ها در شرایط اختناق را به نمایش می گذارند. هنگامی که مردم به جان آمده در بلداجی و عسلیویه با دست خالی در مقابل جنایات و مظالم رژیم به پا می خیزند و به مقابله با نیروهای انتظامی تا بن دندان مسلح می پردازند و ماشین های پلیس را آتش زده و یا حتی به پاسگاه نیروهای سرکوب حمله می کنند، از ورای چنین شهامت هایی پیش از هر چیز می توان به آگاهی مردم از ماهیت دیکتاتوری حاکم و خواست عمیق و قلبی توده های تحت ستم برای سرنگونی کلیت این دستگاه ظلم و ستم پی برد.

واقعیت این است که معضل اصلی جنبش اعتراضی توده های تحت ستم ما آنطور که برخی از تبلیغات مسموم و ارتجاعی کوشش می کنند جلوه دهند، مذهبی بودن و فقدان آگاهی و ناامیدی و یا توهم توده ها به حاکمیت ضد انقلابی و هیچ یک از بخش های آن نیست. این حقیقت را می توان از ورای موج بی وقفه اعتراضات و اعتصابات روزمره کارگری و شورش های مردمی نظیر بلداجی و عسلیویه دید. برعکس، معضل اصلی عدم وجود یک تشکیلات انقلابی در صفوف جنبش توده هاست. تشکیلاتی که بتواند جویبارهای جوشان مبارزاتی توده ها را به هم متصل نموده و این جویبارها را به یک سیل عظیم مبارزاتی تبدیل نماید. خلاصه مسأله بر سر چگونگی ایجاد تشکیلاتی است که قادر به رهبری مبارزات دلاورانه مردم بوده و بتواند این مبارزات را در مسیری بیاندازد که خواست و هدف جنبش توده ای برای سرنگونی این رژیم و نظام سرمایه داری حاکم می باشد.

واقعیت فوق یک خطر بزرگ برای حاکمیت رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی ست و

اکنون حدود سه سال پس از زمامداری دولت روحانی که با وعده حل مشکل تحریم های اعمال شده در رابطه با پروژه هسته ای جمهوری اسلامی و در نتیجه حل مشکلات اقتصادی سهمگین توده ها بر سر کار آمد می گذرد. اما واقعیات عینی در طول این مدت نشان دادند که نه با توافق برجام و رفع تحریم ها مشکلی از مشکلات بنیادین زندگی توده های تحت ستم حل شد و نه حتی کوچکترین تخفیفی در بار سهمگین استیلای هیولای گرانی و تورم و فقر و گرسنگی بر دوش اکثریت قریب به اتفاق آحاد جامعه ایجاد شد. بر عکس، بحران ساختاری گریبانگیر نظام ضد خلقی و فاسد سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور حتی بنا به اعتراف خود کارشناسان نظام هر چه گسترده تر گشته است.

فرسا به زندگی جوانان محروم، همه و همه جلوه هایی از دستاوردهای جمهوری اسلامی و دولت روحانی و توافق برجام وی با امپریالیستها برای توده های تحت ستم ما بوده است.

تجربه سی و هشت سال حکومت شکنجه و دار جمهوری اسلامی به توده های تحت ستم نشان داده که حفظ چنین شرایط برده وار و غیرانسانی جز با تشدید سرکوب و اعمال قهر و پراکندن فضای رعب و وحشت توسط جمهوری اسلامی امکانپذیر نیست. در نتیجه به موازات تشدید بحران و عدم وجود خواست و توان رژیم حاکم برای حل معضلات مرگبار گریبانگیر جامعه، تنها راه باقی مانده در پیشروی رژیم جمهوری اسلامی، بستن شمشیر از رو و سرکوب قاطعانه و وحشیانه هر گونه اعتراض و مقاومت توده ها در مقابل اوضاع هولناک جاری ست.

در چنین فضایی است که ما شاهد حتی به تازمانه بستن کارگران در ملاء عام و یا حبس آنها در قفس سگ ها تنها به دلیل پیگیری مطالبات حقوقی و عقب افتاده شان از سرمایه داران و کارفرمایانی هستیم که در پناه قدرت دولتی خود نقش داروغه را نیز بر عهده گرفته اند. در سطح جامعه نیز پهن شدن بساط بگیر و ببند و زندان و شکنجه و برپا کردن چوبه های دار در هر گوشه و کنار توسط رییس جمهوری "میانه رو"ی جمهوری اسلامی در سالهای اخیر چهره ضد خلقی او و سایر سردمداران حکومت را هر چه بیشتر رسوا ساخته و شرایطی را آفریده که روحانی به دلیل ابعاد اعدامها در دوره صدارتش لقب "قهرمان اعدام" را کسب کرده است.

از سوی دیگر همین تضادها و تداوم و رشد آنها و تاثیر بلاواسطه شان در شرایط مادی زندگی توده ها به طور طبیعی واکنش آنها

موجود، تضاد بین کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران با سرمایه داران و رژیم حامی آنها (که رژیمی وابسته به امپریالیسم می باشد) هر روز شدت بیشتری یافته و عدم پاسخ به خواست ها و مطالبات مردم موجبات گرایش روزافزون توده ها به اشکال رادیکالتر مبارزاتی علیه نظم ضد مردمی حاکم برای آفریدن شرایط انسانی را فراهم می کنند.

اکنون حدود سه سال پس از زمامداری دولت روحانی که با وعده حل مشکل تحریم های اعمال شده در رابطه با پروژه هسته ای جمهوری اسلامی و در نتیجه حل مشکلات اقتصادی سهمگین توده ها بر سر کار آمد می گذرد. اما واقعیات عینی در طول این مدت نشان دادند که نه با توافق برجام و رفع تحریم ها مشکلی از مشکلات بنیادین زندگی توده های تحت ستم حل شد و نه حتی کوچکترین تخفیفی در بار سهمگین استیلای هیولای گرانی و تورم و فقر و گرسنگی بر دوش اکثریت قریب به اتفاق آحاد جامعه ایجاد شد. بر عکس، بحران ساختاری گریبانگیر نظام ضد خلقی و فاسد سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور حتی بنا به اعتراف خود کارشناسان نظام هر چه گسترده تر گشته است.

در چنین شرایط اقتصادی- اجتماعی فشار ناشی از فقر و گرسنگی و بیکاری به درجه ای رسیده که حتی مادران محروم را برای تداوم بقا مجبور به فروختن جنین در شکم به سوداگران می کند؛ در چنین شرایطی ست که ارتش بیکاران هر روز وسیعتر شده و کارگران شاغل در حسرت دریافت حقوق و دسترنج های پرداخت نشده شان (حتی تا ۲۴ ماه) روزگار می گذرانند؛ در چنین شرایطی ست که طاعون فقر و گرسنگی زندگی صدها هزار تن از کارگران بیکار، توده های حاشیه نشین شهر ها، کارتن خوابها و ... را در می نوردد؛ و بالاخره در چنین شرایطی ست که جامعه در آتش فساد و دزدی و فحشا و قاچاق و اعتیاد و سایر بلایای اجتماعی ناشی از حاکمیت نظام سرمایه داری می سوزد.

در پاسخ به این واقعیت و برای مقابله با تبعات بحران جاری و حفظ نظام، دولت روحانی به نمایندگی از طبقه استثمارگر حاکم، هجومی هرچه گسترده تر به تمام عرصه های حیات و معاش توده های محروم سازمان داده است. تعرض به سفره خالی کارگران با تحمیل شرایط برده وار در محیط های کار، فشردن هر چه بیشتر حلقوم میلیونها تن از کشاورزان و توده های زحمتکش و اقشار تحتانی جامعه که در روستاهای ویران و نیمه ویران و در بیغوله ها و حلبی آبادهای حاشیه شهرها در منجلاب بیکاری و بی خانمانی و گرسنگی و بی امکاناتی زندگی می کنند، هجوم وسیعتر به حقوق اقتصادی و اجتماعی زنان، برقراری حکومت نظامی در دانشگاه ها و تشدید فشارهای طاقت

پیشرفت مبارزات توده ای و امکان ایجاد یک تشکل و سازمان انقلابی در داخل یاری رسانند. این پیامی ست که تمامی شرایط مادی و عینی موجود آن را با هزار صدا فریاد می کنند و پژواک آن از ورای اعتصابات دلاورانه کارگران و شورش های خونین توده های به جان آمده به گوش می رسد.

جوانان آگاه و انقلابی باید با تمام قوا تلاش های خود را برای سازماندهی و ایجاد تشکل - که در شرایط اختناق و دیکتاتوری نمی تواند مخفی نباشد - گسترش داده و در همین حال در خارج کشور نیز نیروهای انقلابی باید با تمام قوا و امکانات موجود در جهت تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی و حمایت مادی و معنوی از مبارزات داخل حرکت کنند و از این طریق به

تمامی تلاش مقامات حکومت و دستگاه های سرکوب و اتاق های فکر آنها نیز در جهت ممانعت از تحقق چنین چشم اندازی متمرکز شده است. این امر در عین حال ضرورت تشدید تلاشهای مبارزاتی برای کمک و تسهیل شرایط برای تحقق چنین امری را در مقابل تمامی عناصر و نیروهای آگاه داخل جامعه و خارج کشور به نمایش می گذارد.

ترکیه به انقلاب نیاز دارد نه کودتا!



به گزارش خبرگزاری ها ، جمعه شب ۱۵ جولای ۲۰۱۶ ، دسته هائی از ارتش ترکیه علیه دولت حاکم بر کشور دست به کودتا زدند. اما این کودتا خیلی زود و به سادگی سرکوب شده و فقدان برنامه ریزی و اراده کودتاچیان در به پیروزی رساندن آن را به نمایش گذاشت؛ و همین واقعیت سبب شد که از همان ابتدای اعلام خبر کودتا ، عده ای با تکیه بر شواهدی که کاملاً قابل تعمق می باشند ، مدعی شوند که این شبه کودتا "نمایش" یا طرح از پیش سازماندهی شده خود رژیم اردوغان بود. رجب طیب اردوغان، خود نیز از این "کودتا" به عنوان یک "هدیه آسمانی" نام برده و قول داده تا "مجازات اعدام" که در سال ۲۰۰۴ رسماً در قوانین ترکیه لغو شده را بازگرداند و انتقام سختی از مسببان کودتا و مخالفان دولت خود بگیرد. هم اکنون دولت اردوغان با سازمان دادن یک تعرض گسترده هزاران تن از مخالفان خود را از افسران ارتش گرفته تا دادستان ها، قضات دادگاه و مشاوران نظامی و سیاسی حکومت که لیست اسامی آن ها از قبل تدارک دیده شده بود را در عرض مدت بسیار کوتاهی به طور سیستماتیک تصفیه و تحت پیگرد و زندان قرار داده است.

نگاهی به جریان اعتراضات تاکنونی در این کشور نشان می دهد که اکثریت بزرگی از مردم ترکیه مخالف رژیم اسلام گرای اردوغان و سیاست های فاشیستی او می باشند؛ و این در شرایطی است که اردوغان برای پیشبرد سیاست هائی که به نفع امپریالیسم آمریکا و شرکاء به عهده گرفته به اعمال دیکتاتوری هر چه بیشتری نیاز داشته و رویای ولایت فقیه شدن تحت نام سلطان را در سر می پروراند. بر چنین اساسی است که گفته می شود که رئیس جمهور ترکیه (اردوغان) برای تحکیم موقعیت خود و تغییر قانون اساسی ترکیه و سلب هر چه بیشتر حقوق مردم به یک دسیسه چینی و انجام یک کودتای ساختگی متوسل شده است. جدا از این که در پشت سر این کودتای نافرجام چه نیرو هائی قرار داشتند و این برنامه با تحریک چه سیاست هائی جامعه ترکیه را به خود مشغول نمود، اما واقعیت این است که این تلاش ناموفق که شواهد آشکاری نشان دهنده عدم جدیت و برنامه ریزی دقیق مجریان آن می باشد ، دو نکته را به آشکاری در مقابل چشم همگان قرار داد. اولاً اکثر قدرت های امپریالیستی با ادعای ریاکارانه و مضحک دفاع از "دولت های انتخاب شده با رای مردم" به حمایت آشکار از دولت ترکیه و سیاست های سرکوب گرانه اردوغان برخاستند و البته به روی خود نیاوردند که اگر این دلیل حمایت شان از اردوغان است پس چرا وقتی ارتش مصر علیه دولت مرسى که به اصطلاح "انتخاب شده با رای مردم" بود کودتا کرد ، جانب کودتاگران را گرفتند! آشکار است که در این جا امپریالیست ها با پشتیبانی از رئیس جمهور ترکیه که به خصوص با وحشی گری تمام خلق گرد را آماج حملات ددمنشانه نیرو های سرکوب خود قرار داده ، نشان دادند که برغم همه تبلیغات ریاکارانه شان ، حامی دیکتاتوری اردوغان بوده و برنامه هائی که او تاکنون در منطقه پیش برده و یا برای آینده ترکیه مطرح کرده است مورد تأیید قرار می دهند.

از سوی دیگر شاید گفته شود که این شبه کودتا نه دسیسه خود رژیم حاکم ، بلکه انعکاسی از تشدید تضاد های درونی طبقه حاکم بوده است. ولی در هر حال این واقعیتی است که کودتای شکست خورده بدون شک دست رژیم اردوغان را در پیشبرد سیاست های اسلام گرای ارتجاعی اش هر چه بیشتر باز خواهد گذاشت، سیاستی که دو وجه مهمش دفاع از داعش و سرکوب توده های مبارز ترکیه و خلق گرد می باشد. صرف نظر از این که برنامه این کودتا توسط چه نیرویی ریخته و اجرا شده ، واقعیت این است که رهائی کارگران و زحمتکشان ترکیه وابسته است به نابودی کلیت نظام استثمارگرانه حاکم بر ترکیه؛ نظامی که تا برقرار است دارودسته های مرتجعی چون اردوغان را برای حفاظت از خود به قدرت می رساند. به همین دلیل هم این امید هنوز چه در میان مردم تحت ستم ترکیه و چه در میان ستمدیدگان دیگر نقاط جهان زنده است که نیروهای انقلابی ترکیه که تا کنون بارها و بارها عظمت مبارزه و مقاومت خود در مقابل دولت های دیکتاتور و مرتجع را به ثبوت رسانده اند ، این بار هم به نفع ستمدیدگان و استثمار شدگان ، پرچم انقلاب را بر افراشته سازند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

دروغ به مردم و نیروهای مبارز و انقلابی ترکیه!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۷ جولای ۲۰۱۶

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

کمونیست‌هایی که چون آذرخش در سخن خویش زیستند!

پیام فدایی: آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی رفیق فریبرز سجری در مراسم بزرگداشت چهلین سالگرد جان باختن رفیق کبیر حمید اشرف و شهدای به خون خفته ۸ تیر چریک‌های فدایی خلق ایران است که در شهر هانوفر آلمان برگزار شد. پیام فدایی این سخنرانی را از حالت گفتار به نوشتار در آورده و با برخی تغییرات جزئی و افزودن چند زیرنویس به این ترتیب در اختیار خوانندگان نشریه قرار می دهد. فایل صوتی این سخنرانی و پرسش و پاسخ نیز در آدرس زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی می باشد:

<http://siahkal.com/clips.htm>

<https://www.youtube.com/watch?v=vLXsco7PleU>

عکس چریک فدایی خلق رفیق حمید اشرف و یارانش معروف به چریک‌های "۱۰۰ هزار تومانی" بر دیوار

خاطر این توش ده نفر بودند که یک چنین موقعیتی را سازمان درش قرار گرفته بود و البته این موقعیت یک امر طبیعی بود چرا که یک اجبار بود. حالا من این اجبار که چرا ده نفر در این خانه قرار میگیرند را بیشتر توضیح میدهم. البته اگر رفقا خاطرات بازماندگان سازمان فدائی در آن سالها را هم مطالعه کرده باشند حضور چنین جمع هائی را در خانه های تیمی در اون مقطع در این خاطرات مشاهده خواهند کرد و خواهند خواند. اما علیرغم بزرگی ضربات ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ ساواک نتوانست تمام سازمان را به قول خودش نابود بکند و حتی دسته هائی از سازمان در خود تهران (یعنی دسته رفیق مجدرضا یثربی و رفیق نسترن آل آقا) علیرغم ضربات حاشیه ای که خوردند کاملا سالم ماندند. ولی خب، روابط سازمانی شدیداً تحت فشار بود. خیلی ها ارتباطشان قطع شده بود. یک عده ای واقعا خانه نداشتند و می بایست برای اونجا جانی تهیه بشه و همین هم باعث میشد که در خیلی از خانه ها تعداد زیادی (که با قوانین و مقررات امنیتی اون سالها انطباق نداشت) تجمع کنند. به هر حال این موقعیت احتمال سر نخ هائی را به تیم های تعقیب و مراقبت دستگاه امنیتی رژیم میداد. ولی خب، سازمان ارزیابیش از ضربات اردیبهشت ماه این بود که از طریق کنترل تلفنی است که این ضربات به وجود آمده. به همین خاطر هم تلفن را کاملا قطع کردند. دیگه از تلفن در خانه ها و پایگاه ها استفاده نمیکردند و تا اون جایی هم که میدانیم پایگاه مهرآباد جنوبی هم فاقد تلفن بود. یک نکته دیگه ای هم که باید تاکید کنم اینه که ضرباتی که بعداً در ۸ تیر و شهادت رفیق حمید اشرف به سازمان وارد شد، پایان ضربات نبود، یعنی ضربات تا مدتها ادامه داشت و تعداد دیگه ای از کادر و اعضای سازمان در این درگیری ها به شهادت رسیدند. به هر حال نکته مهمی که بخصوص چون در تاریخ نویسی سازمان اشاره شده و مایلم که رویش تاکید کنم اینه که خانه مهرآباد جنوبی که در ۸ تیر مورد ضربه قرار گرفت جایی نبود که مسئولین عضو شورای عالی سازمان در اون جمع شده باشند. چون این در تاریخ

یعنی اون اهریمن حاکم در اون سالها از چریک‌های فدائی خلق ارائه داده؛ پس این ده رفیق از چنین سلاله ای بودند. سلاله ای که ضحاک آن روزگار هم از عزم و اراده شان واقعا انگشت به دهان مانده بود.

در میان آن دلاوران، یکی از سمبل های چریک‌های فدائی خلق یعنی رفیق کبیر حمید اشرف قرار داشت. رفیقی که نامش و پایداریش در مبارزه واقعا چنان وحشتی در دل دشمن انداخت و اونقدر این دیکتاتور حاکم را رنج داده بود که بنا به گفته پرویز ثابتی مقام امنیتی شاه همانطور هم که در کلیپ دیدید، هر وقت ساواک ضربه ای به چریک‌های فدائی خلق میزد شاه سؤال میکرد که: "با حمید اشرف چه کردید؟"

بگذارید قبل از پرداختن به اینکه چه تحولاتی و چه عواملی باعث شد که یک چنین موقعیتی را حمید اشرف در جنبش ما و در جامعه ما کسب بکنه، به کل شهدای ۸ تیر بپردازم و بخصوص تاکید کنم که در میان این شهدا دو تن از اعضای مرکزیت آن زمان سازمان چریک‌ها وجود دارند. رفقا مجدرضا یثربی و مجد حسین حق نوار که هر کدام دسته ای از سازمان را هدایت میکردند. دستگاه امنیتی رژیم شاه با توجه به وجود چنین رفقائی (یعنی اعضای مرکزیت در خانه مهرآباد جنوبی) اینچور ادعا کرد که همه مسئولین چریک‌ها در آن خانه تجمع کردند و ما به این تجمع حمله کردیم و همه را نابود کردیم و در واقع دیگه چیزی هم باقی نمانده. این ادعائی دروغ بود، برای اینکه اساساً به خاطر ضرباتی که به سازمان چریک‌ها در اردیبهشت ماه همان سال یعنی حدود یک ماه قبلش وارد شده بود، سازمان چریک‌ها از لحاظ جا کاملاً در مضیقه بود و اتفاقاً همین پایگاه مهرآباد جنوبی را هم یکی از اعضای تیم رفیق مجد خراطپور به تازگی تهیه کرده بود. بنابراین چنین امکانی برای سازمان وجود نداشت که بخواهد همه مسئولین خودش را در یک جا جمع بکنه. اتفاقاً ضربات ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ به خاطر بزرگیش و گستردگیش باعث شده بود که اعضای سازمان از نظر اسکان در مضیقه باشند و خانه مهرآباد هم به

با درود به همه عزیزانی که در جلسه حضور دارند. خوشحالم که یک بار دیگه در حضورتانم. کلیپی را که دیدید، میخواستم تشکر کنم از رفقای جوانی که زحمت کشیدند و این را درست کردند. کلیپ واقعا تکان دهنده ایه. انسان را میبره تو اون دوره و همه ما به هر حال بازماندگان اون نسل و اون دوره هستیم و خیلی از این صحنه ها را دیدیم و در خاطراتمان با خودمان داریم حملش میکنیم. قبل از اینکه صحبتو شروع کنم اجازه بدید که یاد و خاطره همه کمونیست‌ها و آزادیخواهانی را که در سراسر جهان (و نه تنها در ایران) در راه رسیدن به آزادی و سوسیالیسم مبارزه کردن و راه رسیدن به این هدف را باخونشان هموار کردن را گرامی بدارم.

همانطور که میدانید ۸ تیر امسال چهلین سالگرد شهادت رفیق کبیر حمید اشرف و حمله نیروهای سرکوبگر شاه به پایگاه مهرآباد جنوبی در تهران، یکی از پایگاه های سازمان چریک‌های فدائی خلقه که در طی آن در نبردی قهرمانانه ده رفیق فدائی جان باختند. آنها تا آخرین گلوله جنگیدند و با نثار خونشان بر عهدی که با مردم خودشان بسته بودند تاکید کردن و نشون دادند که بر این عهد پای بندند. یعنی عهد مبارزه با دشمن تا آخرین گلوله و تا آخرین نفس و جنگیدن با ارتجاع حاکم. این استقامت و این جنگیدن و این مقاومت را درواقع رفقای فدائی در نبردهای مختلف و بخصوص در نبرد ۸ تیر در مهرآباد جنوبی در تاریخ ایران به نمایش گذاشتند. مراسم امروز در واقع در تجلیل از یاد و خاطره همین رفقااست. رفقائی که اسدالله علم وزیر دربار شاه و "پار گرمابه و گلستان" او در خاطراتش درباره اونها مینویسه و میگه که شاه نظرش در مورد چریک‌های فدائی خلق این بود که عزم و اراده آنها در نبرد باور نکردنیه. بنا بر گفته شاه حتی زنها تا آخرین نفس میجنگند و مردها سیانور زیر لب، سیانور را میخورند تا زنده دستگیر نشوند. (۱) این توصیفی است که شاه

مفتاحی هم که نفرات خیلی زیادی داشتند و انسجام تشکیلاتی بالایی داشتند و تئوری انقلابی را توانسته بودند تدوین کنند و مسلح شوند و به هر حال ارائه دهند، وجود داشت و آنها هم بودند. در طی ادغام دو گروه چریکهای فدائی خلق شکل گرفتند و اصولا این ادعای ساواک را که فکر میکرد و این جوری تبلیغ میکرد که با حمله به سپاهکل و اعدام های ۲۶ اسفند در سال ۴۹ اصولا این جریان را پایان داده تمام کرده، اتفاقا فعالیت های بعدی این رفقا نشون داد که نه تنها موضوع تمام نشده بلکه اتفاقا تازه آغاز جنبش مسلحانه در ایرانه. جنبشی که به هر حال سالها تداوم داشت و تاثیراتش را هم ما بعدها در قیام بهمن دیدیم.

در حین تبلیغاتی که ساواک شاه علیه رزمندگان سپاهکل و چریکهای فدائی راه انداخته بود، درست در همان مقاطع (یعنی در فروردین سال ۵۰) ما شاهد این هستیم که تیمی به رهبری رفیق احمدزاده، کلانتری قلپک را مورد حمله قرار میدهد و تیم دیگری به رهبری رفیق اسکندر صادقی نژاد هم فرسیو رو که دستور اعدام رفقای سپاهکل را صادر کرده بود، به سزای اعمال خودش میرسونه، که این عملیات مجازات فرسیو در آن مقطع و در اون جامعه خفقان زده، واقعا همچون یک انفجار سهمگین اون جامعه را به لرزه درآورد.

به دنبال این اتفاقات، ساواک شاه عکس ۹ رفیق فدائی را در روزنامه ها چاپ کرد و بعد این عکس ها را در همه معابر عمومی و خیابانها هم چسباندند و در مقابل دید همگان قرار دادند و برای سرشان صد هزار تومان - برای هر کدام- جایزه تعیین کردند. یعنی برای ۹ نفر ۹۰۰ هزار تومان که به معیار اون موقع مبلغ خیلی بزرگ و کلانی بود. رفیق حمید اشرف یکی از این صد هزار تومانی ها بود. در این بحثی که میخوایم ببینیم که چرا حمید اشرف یک چنین موقعیتی را پیدا کرد، باید توجه کنیم که رفیق حمید اشرف یکی از این صد هزار تومانی ها بود. این رفیق از مسئولین گروه جنگل بود و مهمتر، رابط اصلی دسته پارتیزانی جنگل به رهبری رفیق علی اکبر صفائی فراهانی با شهر بود. و در همان فاصله هم ماموریت های خطرناک و بزرگی را پیش برده بود. در نتیجه رفیق حمید اشرف از اواسط بهمن سال ۴۹ که به دلیل ضرباتی که به گروه جنگل وارد شده بود مجبور شد زندگی مخفی در پیش بگیره تا ۸ تیر ۵۵ همواره یک زندگی چریکی مخفی را پیش برده و همواره در جلوی نیروهای سرکوب دشمن در خیابانها به قول معروف قرار اجرا کرده، نیرو جذب کرده برای این سازمان، و تجربیات خودش را به جوان هائی که وارد سازمان میشدند منتقل کرده. و در این فاصله هم بارها جدا از عملیات هائی که خودش شخصا دخالت داشته بارها در درگیری های مختلف از

نکته دیگه ای هم که باید تاکید کنم اینه که ضرباتی که بعدا در ۸ تیر و شهادت رفیق حمید اشرف به سازمان وارد شد، پایان ضربات نبود، یعنی ضربات تا مدتها ادامه داشت و تعداد دیگه ای از کادر و اعضای سازمان در این درگیری که به شهادت رسیدند. به هر حال نکته مهمی که بخصوص چون در تاریخ نویسی سازمان اشاره شده و مایلیم که رویش تاکید کنم اینه که خانه مهرآباد جنوبی که در ۸ تیر مورد ضربه قرار گرفت جانی نبود که مسئولین عضو شورای عالی سازمان در اون جمع شده باشند. چون این در تاریخ نگاری ها بارها گفته شده، این را باید تاکید کرد که اصلا شورای عالی سازمان در اون روز چنین جلسه ای را نداشت و سازمان هم در چنین موقعیتی نبود که چنین جلسه ای را بگذاره.

که در ساواک پس داد قاطعانه در مقابل فشارها و تهدیدات ساواک ایستاد و رابطه سیاسی اش را با کیومرث و جمع ما اصلا مطرح نکرد و انکار کرد و به همین دلیل هم یک هفته بعد آزاد شد. در اردیبهشت سال ۵۰ بعد از تظاهرات بزرگ دانشجویی آن سال اجبارا و به دلیل این سوابق مخفی شد و از اردیبهشت سال ۵۰ تا ۸ تیر سال ۵۵ بطور مدام و در شرایط مخفی علیه رژیم شاه مبارزه کرد و در این مبارزه با جنگ و گریزهائی که لازمه و به هر حال جزء ذاتی اون شکل از مبارزه بود، به پولادی واقعا آبدیده تبدیل شد که بعد هم در ۸ تیر به شهادت رسید. یادش گرامی باد. (۲)

قبل از ادامه بحث مایلیم یک نکته دیگه را هم اشاره بکنم. اون هم اینه که یعنی برگردم به رفیق حمید اشرف و بگم که همانطور که مبارزات حمید اشرف خواب را از چشم شاه و دستگاه امنیتییش روده بود و خواب را بر اونها حرام کرده بود، حالا هم در جمهوری اسلامی یعنی بعد از تغییر یک رژیم، خاطره اون مبارزات شورانگیزش و اون نبردهای واقعا افسانه ایش وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را پریشان احوال کرده. به همین دلیل هم شاهد تلاشها و فعالیت های این مرکز سرکوب ارتجاع هستیم که می خواهد به هر طریقی که شده چهره رفیق حمید را خدشه دار کند.

از ۲۶ اسفند سال ۴۹ که همه میدانید رفقای سپاهکل را اعدام کردند، بعد از اعدام این رفقا ساواک تبلیغ میکرد که گروه سپاهکل تمام شد و این حرکت با شکست مواجه شد و دیگه هم چیزی نمانده. اما این ادعا هم ادعایی دروغ بود. از گروهی که سپاهکل را شکل داده بودند، همانطور که در این کلیپ هم اشاره شد، ۵ رفیق مخفی از آن گروه باقی مانده بودند و گروه رفقا احمدزاده، پویان،

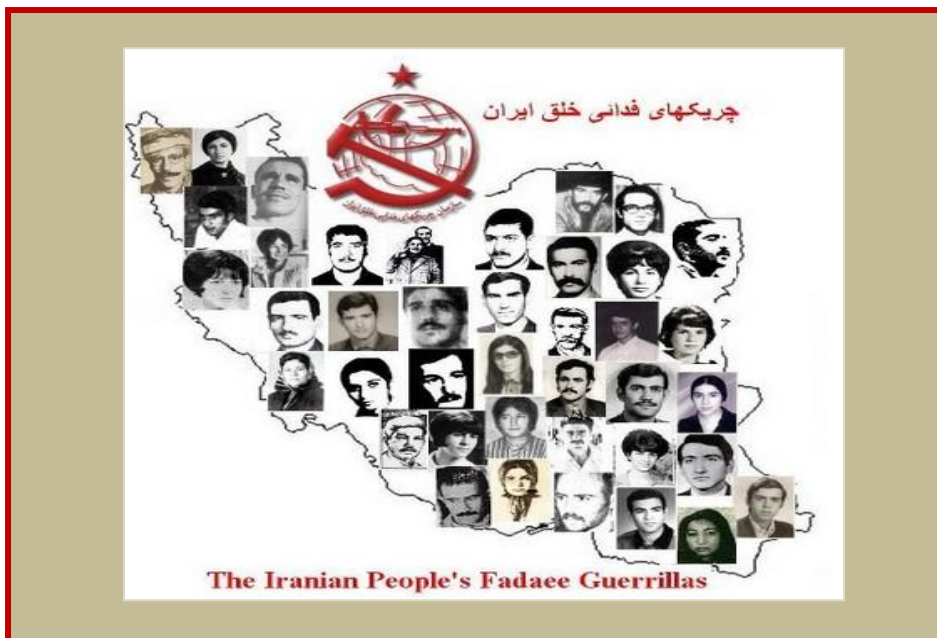
نگاری ها بارها گفته شده، این را باید تاکید کرد که اصلا شورای عالی سازمان در اون روز چنین جلسه ای را نداشت و سازمان هم در چنین موقعیتی نبود که چنین جلسه ای را بگذاره. در هر صورت با این تاکید باید بگم که جدا از رفیق حمید اشرف و جدا از دو رفیق دیگه ای که نام بردم، رفقا مجد خراطپور، طاهره خرم، فاطمه حسینی، عسگر حسینی ابرده، غلامرضا لایق مهربانی، علی اکبر وزیری، یوسف قانع خشکه بیجاری و مجدمهدی فوقانی از جمله رفقای بودند که در آن خانه قهرمانانه جنگیدند، در آن پایگاه جان باختند و همچون بقیه رفقای فدائی نشان دادند که از سلاله کمونیستهای هستند که چون آذرخش در سخن خویش زیستند. در اینجا و قبل از ادامه بحث مایلیم اشاره ای بکنم به رفیق مجدرضا یثربی که در آن روز و در آن پایگاه به شهادت رسید. علت اشاره ام هم اینه که من خودم از نزدیک با او ارتباط داشتم و باهانش رفیق بودم. مجد رضا یثربی از دوستان هم دانشکده ای کیومرث، برادرمن بود. چند سال قبل از اینکه مبارزه مسلحانه در ایران آغاز بشه ما یک جمعی بودیم. یثربی بود دوستان کیومرث و خشایار بودند و ما در این جمع که یک جمع سیاسی بود مثل همه گروه ها و محافل سیاسی اون دوره با هر امکانی که داشتیم علیه رژیم شاه مبارزه میکردیم. محل تجمع این جمع بیشتر زیرزمین خانه ما در تهران بود. در آنجا بود که ما اصولا جمع میشدیم و برنامه های خودمان و کارهای خودمان را بررسی میکردیم و تصمیم میگرفتیم. یکی از فعالیت هائی که این جمع مثل خیلی از جمع های دیگه در آن سال ها انجام داد شرکت در تظاهرات بزرگ دوم اسفند سال ۴۸ بود در رابطه با گران شدن بلیط اتوبوس شرکت واحد. گروه های مختلف و محافل مختلف تصمیم گرفتند که دوم اسفند را به روز اعتراض علیه گرونی بلیط اتوبوس تبدیل کنند و جمع ما هم یکی از کارهایش شعار نویسی روی دیوارها بود و بخش بزرگی از تهران را واقعا ما هر روز و هر شب میرفتیم درست تر است بگویم هر شب، و شعار مینوشتیم در رابطه با اعتراض به گرون شدن بلیط اتوبوس و اعلام روز دوم اسفند به عنوان روز اعتراض. همه حتما خواندید و میدانید و یا بودید در آن صحنه ها دوم اسفندسال ۴۸ مردم به هر حال در جلوی دانشگاه تظاهراتی کردند که رژیم مجبور شد عقب نشینی کنه و قیمت بلیط اتوبوس را برگرداند به قبل.

رفیق رضا یکی از پاهای ثابت این شعار نویسی ها بود که با هم چندین بار برای این کار رفته بودیم. یکی دیگه از مسائلی که مایلیم بهش اشاره کنم دستگیری رضا بود در خانه ما. در سال ۴۹ حدودا مهر ماه سال ۴۹ بود که یکی از رفقا در خانه ما مخفی بود و وقتی ساواک ریخت تا او را دستگیر کنه چون متوجه شده بودند که او اونجاست، رضا هم اتفاقی آمده بود خونه ما که گرفتندش. اما رضا در بازجویی هائی

نیروهاش در اون روز چلوکباب داده بودند و از اون طرف هم بازجوها را میدیدیم که میامدند و میخندیدند، قهقهه میزدند. اون خفاش های واقعا زشت، بازجوها واقعا بی همه چیزی که حالا در مرگ عزیزان ما شادیشون را میخواستند در مقابل ما به نمایش بگذارند و ما را رنج بدهند. به هر حال یکی از کارهائی که اتفاقا برای همین رنج دادن رفقای فدائی در اون مقطع انجام شد این بود که ماها را - من اون قسمتی که مربوط به بند دو اوین میدونم را می گویم- بردند به یک اتاقی که یک

میز بزرگی در آن بود. از این در که میامدیم دور میز دور میزدیم و بعد از در خارج میشدیم. روی میز پر از عکس عزیزانی بود که در درگیری های ۸ تیر و قبل از اون به شهادت رسیده بودند- چون میدونید که قبل از اون هم رفیق نسترن آل آقا و یک سری رفقای دیگه در یک سری درگیری ها به شهادت رسیده بودند. این میز پر از این عکس ها بود و منظورشون این بود که بیشتر ما را رنج بدهند و اذیت بکنند. ولی ادعاشون این بود که هر کس هر یک از اینها را میشناسه از اون -کمونیستهای که چون آذرخش در سخن خویش زیستند- را نشون بده. اما اصلا مساله شون این نبود که کسی چیزی رو نشون بده و هیچ کس هم موردی نبود که کسی عکسی را بخواهد نشون دهد. همین طور که میرفتیم، من یک جایی رسیدم که عکس های زیادی از رضا یثربی افتاده بود. بعد یک بازجویی بود به نام رسولی که بازجوی خیلی بد ذهنی هم بود و بازجوی خود من هم بود. این چون میدانست که من رضا را میشناسم شروع کرد رکیک ترین و زشت ترین فحش ها را به رضا دادن. فحش های که شایسته خودش و اربابانش بود. با توهین و هتاکتی به رضا میخواست رفقای فدائی را که در اون اتاق بودند و اون هائی که او را (رفیق رضا) میشناختند از نزدیک عذاب بده.

در یک چنین فضائی بود که به تدریج برخی از رفقای که در درگیری های اردیبهشت و بعد از ۸ تیر دستگیر شده بودند را به بند ۲ اوین آوردند. یکی از این رفقا رفیق عبدالرضا کلانتر نیستانکی بود. که همان موقع در همان سال به دادگاه رفت. محکوم به اعدام شد و بعد هم اعدام شد. یادش گرامی باد. رفیق عبدالرضا کلانتر نیستانکی در خانه شارق بود. او جزو اعضای خانه شارق بود. او برای ما تعریف کرد که بعد از حمله به خانه تهران نو حمید اشرف فرار میکنه و در یک سری درگیری ها تیر میخوره. از اون خونه



نتوانست از بین ببرد، و بخش هایی از این سازمان بطور کامل و سالم باقی ماندند. و مهمتر، از یک طرف دیگه اینه که این سازمان به خاطر عملیاتهایش، به خاطر جسارت ها و جنگ و گریزهای نیروهاش، به خاطر درگیری های که نیروهاش در حین دستگیری در خیابانها و یا خانه ها و پایگاه های سازمان انجام میدادند، به خاطر استقامت و پایداری وابستگان به این سازمان در زندانهای شاه -که اصولا یک فرهنگ جدید مقاومت را وارد زندان کردند- و به خاطر تبلیغات مختلفی که در سطح جامعه میکرد و کارهای سیاسی که میکرد، اصولا موقعیتی را در سطح جامعه پیدا کرده بود که دشمن نمیتوانست اون ارزش هائی را که آفریده بود، راهی رو که او آفریده بود را به راحتی نابود کنه. در نتیجه پرچم این سازمان روی زمین نیمبند. به هر حال در ۸ تیر، دشمن با محاصره یک بخشی از تهران که در کلیپ هم دیدید، توانست در چند حلقه محاصره ای که درست کرده بود و از هوا و زمین به خانه مهرآباد حمله کنه و این ده رفیق را، از جمله حمید اشرف را به شهادت برسونه.

حالا که بحث بر سر ضربات ۸ تیر سال ۵۵ میباشد اجازه بدهید که اشاره ای هم به تاثیر ۸ تیر در زندان بکنم. همانطور که بیشتر شما عزیزان میدونید من در آن موقع زندان بودم. در ۸ تیر سال ۵۵ من در بند دو اوین بودم که مثل بقیه رفقای زندانی و بقیه رفقای منتسب به چریکهای فدائی خلق از درگیری ۸ تیر مطلع شدم. به هر حال خبر ناراحت کننده ای بود. در اون روز به عینه میشد دید رفقای را که نمیتوانستند جلوی احساساتشون رو بگیرند و اشک میریختند. میشد رفقای را دید که پشت سر هم سیگار روشن میکردند- با توجه به امکانات اون دوره زندان - و به هر حال غم و ناراحتی در زندان و بخصوص در طیف زندانیان سازمان فدائی حاکم شده بود. در این شرایط ما میشنیدیم که ساواک ضربه به خانه مهرآباد جنوبی را جشن گرفته و به همه

دست رژیم فرار کرده و ساواک را در دستگیری و شهید کردنش، ناتوانیش را جلوی چشم همه به نمایش گذاشته. یکی از این درگیری های بزرگ همراه با رفیق حسن نوروزی در خانه آبادنو در سال ۵۰ بود که شرح این درگیری که یک درگیری واقعا حیرت آوری بود، در گزارشات تشکیلاتی این سازمان موجوده

و در کتاب خاطرات رفیق یوسف زرکاری که چندسال پیش هم سازمان ما، باز تکثیرش کرد، در دسترسه. یک مورد دیگه هم فرار وی با رفیق شیرین معاضد (فضیلت کلام) از پایگاه سلیمانیه تهران است در سال ۵۱. که اون هم یکی از فرارهای واقعا خیلی تاریخیه که با این که ساواک همه جا را محاصره کرده بود، هم او و هم رفیق شیرین که مورد اصابت گلوله هم قرار گرفته بود، توانستند حلقه محاصره را بشکنند و از محاصره بگریزند. به هر حال این موقعیت که وی بارها در عملیات مختلف بوده و بارها در جنگ و گریزها توانسته از دست ساواک فرار بکنه حمید اشرف را به مشغله ذهنی نیروهای سرکوب شاه تبدیل کرده بود. یعنی دستگیری و یا کشتنش (۲). مهمتر از همه و جدا از این عملیات و جنگ و گریزها، نقش رهبری ای که حمید در سازمان فدائی ایفا کرد و به همین دلیل هم جدا از اینکه در این سازمان چه نقشی داشت، در ذهن روشنفکران انقلابی آن دوره هم به یکی از سمبل های جنبش مسلحانه و سازمان چریکها تبدیل شده بود و از آنجا که رژیم شاه سازمان چریکها و جنبش مسلحانه را خصم اصلی خودش میدانست، بطور طبیعی جستجو و پیگرد برای دستگیری رفیق حمید اشرف هم یکی از مشغله های اصلی این دستگاه بود و آنها با همه امکاناتشان تلاش میکردند که یک جوری به حمید اشرف که به خاری در چشمان شاه و رژیم وابسته به امپریالیسم او تبدیل شده بود دست پیدا کنند.

شکی نیست که ضربه ۸ تیر سال ۵۵ و آن شهادت ها و آن نیروهای عزیز و گرانقدری که در آن ضربات از بین رفتند یک ضربه بزرگ و سنگین به سازمان بود. اما یک چیز مهم بود و اون هم اینه که این ضربات باعث نشد که این سازمان از بین برود. علیرغم این تصویری که گاه شنیده و یا تبلیغ میشه، این ضربات این سازمان را

وابسته حاکم) یک رشد بزرگی را در مقابل مردم به نمایش گذاشت و در سال ۵۳ همه شاهد رشد روز افزون این سازمان و استقبال مردم از این سازمان بودند. علیرغم همه اون ضربات، گسترش صفوف سازمان در این سالها کار را به آنجا رساند که مرکزیت سازمان در سالهای ۵۴ و ۵۵ تقریباً عضوگیری را جلوش را گرفت. یعنی گفتند هیچ عضوگیری جدیدی نباید بشه تا فرصت پیدا کنیم به کار آموزش و سازماندهی نیروهای جدید برسیم. نیروهائی که وارد سازمان شده بودند. حتی اگر ما نگاه کنیم و اسناد اون دوره را بررسی کنیم، می بینیم که ما علیرغم یک چنین رشدی در سال ۵۳ ولی در سال ۵۴ ما حرکت چشمگیری که بیانگر این رشد باشه و این رشد را به نمایش بگذاره نمی بینیم و با اینکه در تئوری سازمان مسائل روشنی در رابطه با چگونگی رشد بعدی مبارزه مسلحانه گفته شده بود ولی

ما شاهد هستیم که همه نیروها در شهرها متمرکز میشوند و اتفاقاً این تمرکز در شهرها دقیقاً ارتباط داره با ضربات سال ۵۵، اما چرا این چنین شد؟ تا آنجائی که من خودم در زندان شاهد بودم، در ابتدا بحث هائی شروع شد در رابطه با نظرات رفیق مسعود احمدزاده که مثلاً چرا میگه شرایط عینی انقلاب آماده است، و بعد هم در پروسه این بحث ها منتقدین به اینجا رسیدند که از اون تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، مبارزه مسلحانه را صرفاً به یک تاکتیک تبدیل کردند و بر اساس اون تاکتیک، میبایست در شهرها متمرکز شد و حول اون تبلیغ کرد، با توسل به همون تاکتیک و در میان اقشار مختلف جامعه در شهرها هم کار کرد و این طور هم ادعا میشد که این روش و این خط به کار سیاسی در میان توده ها اهمیت خیلی بیشتری به نسبت اون خط قبلی میدهد. این بحث هائی که ما در زندان شاهدش بودیم و به هر حال به عینه میدیدیم و توش بودیم، بعدها که از زندان آزاد شدیم و اسناد سازمان را مطالعه کردیم و با رفقائی که اون موقع در سازمان بودند به بحث نشستیم و گفتگو کردیم، دیدیم همین بحث ها به نوعی، به شکلی، باز هم در درون همون سازمان هم جریان داشته.

ببینید، در مورد دلایل و چگونگی ضربات سال ۵۵ خیلی چیزها گفته و یا نوشته شده اما وقتی ما این گفته ها و نوشته ها را مطالعه میکنیم و یا میشنویم، بیشتر روی این تمرکز میشه که مثلاً تلفن چه کسی را اولین بار پیدا کردند و از کنترل اون مثلاً به فلان خونه رسیدند. یا چه کسی را مثلاً تعقیب کردند و از طریق اون به پایگاه سازمان رسیدند. گاهی وقت ها هم گفته میشه که آیا ساواک تونسته بود در سازمان چریکها نفوذ بکنه و از این طریق بهش ضربه بزنه؟ یعنی چیزی که قاعدتا در تمام این بحث ها نادیده گرفته میشه اینه که کدام خطوط استراتژیک و یا کدام برنامه های تاکتیکی در این سازمان بود که باعث

ببینید، در مورد دلایل و چگونگی ضربات سال ۵۵ خیلی چیزها گفته و یا نوشته شده اما وقتی ما این گفته ها و نوشته ها را مطالعه میکنیم و یا میشنویم، بیشتر روی این تمرکز میشه که مثلاً تلفن چه کسی را اولین بار پیدا کردند و از کنترل اون مثلاً به فلان خونه رسیدند. یا چه کسی را مثلاً تعقیب کردند و از طریق اون به پایگاه سازمان رسیدند. گاهی وقت ها هم گفته میشه که آیا ساواک تونسته بود در سازمان چریکها نفوذ بکنه و از این طریق بهش ضربه بزنه؟ یعنی چیزی که قاعدتا در تمام این بحث ها نادیده گرفته میشه اینه که کدام خطوط استراتژیک و یا کدام برنامه های تاکتیکی در این سازمان بود که باعث این چنین ضرباتی در یک چنین ابعاد بزرگی به سازمان شد.

مردمی که از فعالیت های جنبش مسلحانه و چریکهای فدائی درس گرفته بودند. از جنگیدن هاشون، از فرارهاشون، از مقاومت هاشون از عملیات های گوناگونشان، این درسها را راهنمای کار خودشون کردند و ما در قیام بهمن خیزش پر شکوه اونها را شاهد بودیم که چگونه به داستان زندگی اون رژیم پایان دادند.

امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم به هر حال ولی اجازه بدهید که به دو نکته دیگه هم اشاره کنم. یکی اصولاً دلایل (سیاسی) ضربات سال ۵۵ و یکی هم تبلیغاتی که دشمن علیه حمید اشرف و برای خدشه دار کردن چهره تابناک اون به راه انداخته.

همانطور که اشاره کردم برخوردهای دلاورانه چریک ها و اون درگیری هائی که اونها داشتند اجازه نداد که شادمانی شاه و رژیمش زیاد طول بکشه. چون دو سال بعد میبایست این کشور را ترک می کردند. اما از جنبه دیگه، ضربه های سال ۵۵ و نه تنها ۵۵ حتی سال ۵۴ یک سری از روشنفکرها را براشون ستوال ایجاد کرد. این روشنفکرها که با پیشرفت های جنبش مسلحانه به مبارزه امیدوار میشدند حالا اون رشد و پیشرفت ها امیدوارشون می کرد و تلاش های مبارزاتیشون را بیشتر میکرد، با دیدن مشکلاتی که مقابل جنبش فرا گرفته دچار تردید میشدند و شدند. و حتی برخی از اونها به این فکر افتادند که در درستی مبارزه مسلحانه ای که خود زندگی درستیش رو داشت فریاد میزد، تردید کنند. البته این پروسه یک مرتبه هم شروع نشد. اگر بخوایم برویم و به این پروسه نگاه کنیم، از زمان اعلام موجودیت چریکهای فدائی، این سازمان علیرغم همه شهادتی که داده بود و علیرغم همه دستگیری هائی که داده بود مدام در حال رشد بود. در سال ۵۳ (با عملیات های بزرگ خود علیه دیکتاتوری

که فرار میکنه یک سری مداوم درگیری داشته با نیروهای سرکوب و بعد زنگ میزنه به خونه این رفقا و اونها میروند و او را میاورند. تا بخوانند زخمش را پانسمان کنند و اینها یک دفعه چون سیستم تلفنی تحت کنترل بوده و پایگاه ها یک سری شون لو رفته بوده، این خانه هم ردش به پلیس رسیده بود و حمله میکنند به هر حال رفیق حمید طرح فرار خونه را -که حتما میدانید که هر خانه و یا پایگاه سازمان یک طرح فرار داشت- رهبری میکنه و بعد از بارها درگیری با نیروهای دشمن حلقه های محاصره را در هم میشکنند و از محاصره خارج میشوند. در حالی که در یک مقطعی مشت هاشون رو کره کرده بودند شعار مرگ بر شاه میگفتند. شعار های انقلابی میدادند و مردم هم کاملاً اونها را حمایت میکردند. حتی در جریان این فرارها حمید دو تا چادر هم از مردم میکیره و به رفقای دختر میدهد. به هر حال ما از طریق رفیق کلانتر که یک شاهد عینی بود در جریان درگیری های اون پایگاه و حسارت ها و واقعا قاطعیت و چالاکتی حمید در صحنه عمل فرار گرفتیم و مهمتر از اون نکته دیگه ای که برای خود ماها جالب بود حمایت مردمی از رفقا بود. یعنی در حالی که مردم همه میدانستند اینها چریک اند و دستانشان را بالا کرده بودند و شعار میدادند و اسلحه هم دستشان بود همه هم میدیدند که اینها دارند میجنگند راه باز میکردند، کمک میکردند که اینها از صحنه بگریزند. به هر حال این موقعیتی بود که ما بعد از ۸ تیر و ضربات ۸ تیر در زندان شاهدش بودیم.

یکی از نکاتی که بخصوص در ضربات ۸ تیر و اون سال بیشتر جلب توجه می کرد و نه تنها در ۸ تیر، اینه که اگر ما تاریخ این سازمان را بررسی بکنیم میبینیم که تقریباً رفیقی زنده دستگیر نمیشه. همه رفقا در درگیری با دشمن تا آخرین گلوله میجنگند و کشته میشوند و یا سیانورشون را میخورند و کشته میشوند و اگر مواردی هم هست که دستگیری ای ما داشتیم، مواردی بود که در لحظه دستگیری مسلح نبودند. این مورد خودش نشان دهنده اون فرهنگیه که در این سازمان جا افتاده بود. اصلاً این سازمان این فرهنگ را ساخته بود و این فرهنگ را توی نیروهاش برده بود که چگونه تا آخرین گلوله باید جنگید و به دست دشمن نیفتاد. فرهنگ فدائی ای بود که در این سازمان ریشه دوانده بود و خوب، سمبل هاش هم همین رفقائی اند که ما امروز به خاطر گرامیداشت خاطره شون این جا نشسته ایم.

البته دشمن در اون مقطع تلاش کرد که با تکیه بر این ضربات، کار چریکهای فدائی و جنبش مسلحانه را تمام شده اعلام کنه. ولی دو سال بعد

هم از زندانیان آزاد شده پارگیری میکرد. مثلا اسدالله علم در کتابش از قول شاه میگه که "۹۰ درصد تروریستها کسانی هستند که اخیرا از زندان آزاد شده اند." (۷) یعنی رژیم کاملا میدانسته که نیروهائی که از زندان آزاد میشوند به هر حال درصدی شون هم به این سازمان می پیوندند و خود این هم یک زمینه هائی را برای تعقیب و مراقبت به اونها می دهد. به هر حال تعقیب و مراقبتها تشدید شد، اشکال و روشهای کار دشمن عوض شد، از نیروهای بریده استفاده شد، در ماشین های گشت از این نیروها استفاده شد. حتما از چیزهائی که خوانده اید میدانید که چه رفقائی از این طریق شناسائی شدند و لو رفتند. به همین دلیل هم بخش بزرگی از پایگاه های سازمان در ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت در تهران، رشت، قزوین و کرج شناسایی شدند و مورد حمله قرار گرفتند و حملات برنامه ریزی شده ساواک علیه سازمان به اجرا در آمد. سازمان در همان زمان در اطلاعیه ای که در دوم خرداد ۱۳۵۵ داد (۸) علت این ضربات را کنترل تلفنی یک سری از پایگاه ها و پایگاه های پشت جبهه خودش اعلام کرد و گفت که دلیل ضربات اینه که ما به این امر بی توجه بودیم و این باعث این ضربات شده حالا همین کنترل تلفنی که در اطلاعیه دو خرداد ۱۳۵۵ سازمان مطرح اش کرده، شده موضوع دروغ گوئی ها و اغراق های واقعا مشتملکننده عناصر روسیاه ساواک که آخرین موردش هم همین مورد این ساواکی بی همه چیز یعنی پرویز معتمد که حتما تو جریانش هستید.

و این اندیشه درست را هم بدویم که چند سال بعد با تسهیل شرایط مبارزه و وقتی که این امکان بوجود آمد که حالا توده ای ها هم وارد میدان بشوند، ما درست مو به مو این حرف حمید اشرف را دیدیم که چطوری پیاده شد و چگونه حزب توده در شرایط جمهوری اسلامی همین سوسیالیسم پلیسی را به نمایش گذاشت و متاسفانه نفوذ اون اندیشه ها در شرایط سلطه جمهوری اسلامی بخش بزرگی از اون سازمان را هم به همون منجلاب برد. به هر حال بحث در این زمینه زیاده و فرصت کم، به همین دلیل هم اجازه بدهید که این را در فرصت دیگه ای بهش بپردازم و برگردم و در حقیقت بروم روی موضوع بعدی که گفته بودم و اون هم خدشه دار کردن چهره رفیق حمید اشرفه.

می دونید که جمهوری اسلامی مدتهاست (و به خصوص با چاپ کتابی که وزارت اطلاعات این رژیم منتشر کرد) یک کارزار کثیفی را علیه چریکهای فدائی خلق و سمیل ها و رهبران واقعا فراموش نشدنی شون راه انداخته و یک سری اتهامات نادرست و بی اساس و دروغین به اونها نسبت میدهد که از همش مزخرف تر اینه که ادعا شده که رفیق حمید اشرف در خانه تهران نو بعد از

تمرکز در شهرها با توجه به اینکه یک اصل حیاتی در مبارزه مسلحانه اصولا پراکنده کردن نیروهاست؛ این تمرکز به این اصل حیاتی کم توجهی کرد و بیشتر توجه اش و تمرکزش را انداخت روی مساله جنبه تبلیغی مبارزه مسلحانه و بی توجهی و دوری کردن از جنبه نظامی اش. این مساله امکان ضربه پذیری سازمان را بالا برد. اساساً تمرکز این همه نیرو در شهرها کار ضربه زدن ارتجاع را تسهیل میکرد. واقعیت اینه که کنترل و قدرت رژیم در شهرها بیشتر بود و کنترل های پلیسی اش بیشتر بود و ظرفیت شهرها هم برای مبارزه چریکی ظرفیت محدودی بود و حتی تهران که بزرگترین شهر کشور بود هم یک ظرفیت مشخصی در این زمینه داشت. در این مورد در تئوری های اولیه سازمان رهنمودهای مشخصی وجود داشت که بهش بی توجهی میشد.

گر چه بر اساس این دیدگاه جنبه تبلیغی مبارزه مسلحانه در آغاز و در ابتدا تعیین کننده و اصلیه (۵) ولی خب هر چه که جلو تر میره جنبه نظامی مبارزه مسلحانه هم منطقی باید برجسته بشه و به تدریج جنبه نظامی مبارزه مسلحانه یک اهمیت روز افزونی پیدا میکنه و وقتی هم اینچنین بشه بطور طبیعی مساله روستا هم با برجستگی مقابل نیروی انقلابی قرار میگیره. (۶) اینها تزهائی است که در کتاب رفیق مسعود آمده و بهتر بود که من از روی خود اون براتون می خواندم ولی خوب من از حافظه گفتم. امیدوارم که اشتباه نگفته باشم. حالا در شرایطی که خود زندگی یعنی کسانی که اون سالها را در ایران زندگی کردند و از نزدیک دیده اند، تجربه کرده اند، خود زندگی داشت نشون می داد که این مبارزه ای که شروع شده، این جنبشی که شروع شده واقعا تنها راه رسیدن به پیروزی، نفوذ اندیشه های نادرست باعث شد که بخشی از نیروهاش فقط در شهرها و شهرهای کوچک متمرکز بشوند و خب حفظ اینها در چهارچوب یک سازمان چریکی هم امر ممکن نبود. سازمان در آن سالها در نشریه خودش از فاز توده ای شدن مبارزه مسلحانه بارها صحبت میکنه. اشاره میکنه که وارد فاز توده ای شدن مبارزه مسلحانه شده. اما روشن نمیکنه که این مبارزه مسلحانه قراره کجا توده ای بشه در حالیکه در تئوری های اولیه سازمان رهنمودهای مشخصی در این باره مطرح شده بود. به هر رو رشد و گسترش سازمان باعث شد که نیروهای امنیتی تمرکز بیشتری روش بکنند و کم کم یک سرنخ هائی از روابط سازمان و فعالین سازمان پیدا بکنند و روش هاشون هم تغییر داده بودند. یعنی اگر در گذشته مثلا در سال ۵۰ هر خطی و هر نقطه ای که فکر میکردند به چریکها دسترسی پیدا میکردند، حمله میکردند. اما در این سالها دیگه این را نمیکردند و شروع کردن به تعقیب و مراقبت بخصوص که سازمان هم در اون سال ها روابط علنی گسترده ای حول خودش شکل داده بود و مهمتر از اون

این چنین ضرباتی در یک چنین ابعاد بزرگی به سازمان شد. همانطور که گفتم صفوف سازمان آنقدر گسترش پیدا کرده بود که مرکزیت سازمان مجبور شده بود که در مقطعی جلوی نیروهای جدید را بگیره. عضوگیری را ممنوع بکنه و این درست در شرایطی بود که ما با یک حمایت توده ای از سازمان در سطح جامعه مواجه بودیم. بدون شک اون حمایت از چشم رژیم شاه و حامیان امپریالیستش دور نمانده بود. به همین دلیل هم (با توجه به اهمیت استراتژیک ایران برای امپریالیستها و دشمنان مردم ما) با همه نیرو کوشش میکردند که هر جور شده این سازمان را نابود بکنند. من یادمه که در سال ۵۴ در کمیته مشترک، بازجوها یک چیزی تو دهان شون افتاده بود میگفتند سال ۵۴ سال نابودی چریکهاست. مثلا رسولی که بازجوی خودم بود و واقعا آدم بی همه چیزی هم بود این ورد زبانش بود میامد و طوری مطرح میکرد که سال ۵۴ سال نابودی چریکهاست و دیگه تمامشون میکنیم و به قول اون فرهنگ لمپنیش بساطشون رو جمع میکنیم. خب این یک واقعیتی بود که این تمرکز در شهرها با توجه به اینکه یک اصل حیاتی در مبارزه مسلحانه اصولا پراکنده کردن نیروهاست. این تمرکز به این اصل حیاتی کم توجهی کرد و بیشتر توجه اش و تمرکزش را انداخت روی مساله جنبه تبلیغی مبارزه مسلحانه و بی توجهی و دوری کردن از جنبه نظامی اش. این مساله امکان ضربه پذیری سازمان را بالا برد. اساساً هم، تمرکز این همه نیرو در شهرها کار ضربه زدن ارتجاع را تسهیل میکرد. واقعیت اینه که کنترل و به هر حال قدرت رژیم در شهرها بیشتر بود و کنترل های پلیسی اش بیشتر بود و ظرفیت شهرها هم برای مبارزه چریکی ظرفیت محدودی بود و حتی تهران که بزرگترین شهر کشور بود هم یک ظرفیت مشخصی در این زمینه داشت. در این مورد در تئوری های اولیه سازمان رهنمودهای مشخصی وجود داشت که بهش بی توجهی میشد. این بی توجهی خودش حاصل رشد دیدگاه های نادرست در درون سازمان بود. دیدگاه هائی که قبلا اشاره کردم، نفوذ خودشون را شروع کرده بودند و بر اساس اون دیدگاهها نیروها در سطح شهرها متمرکز میشد و شهرها اشباع میشد. "اشباع شهرها" اصطلاحی بود که طرفداران خط رفیق احمدزاده در زندانهای شاه همان موقع بکار میبردند. اگر به بنیان های تئوریک جنبش مسلحانه و سازمان چریکهای فدائی خلق که در کتاب رفیق مسعود - مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک- تدوین شده و تشریح شده رجوع کنیم میبینیم که بر اساس این تئوری وقتی که جنبش مسلحانه شکل میگیره بطور طبیعی دشمن با همه نیرو و امکاناتش سعی میکنه که این جنبش را در همون نطفه خفه کنه و از بین ببره. (۴)

قاسمی کارگر انقلابی میاندوآبی و مادر انقلابی روح انگیز دهقانی رو پاس بدارم که با تیربارانی که در ۸ تیر سال ۶۰ شد با خونشون نشون دادند که سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری و جنایت تسلسلش را حفظ کرده.

شاد و سربلند باشید. امیدوارم که در قسمت پرسش و پاسخ با کمک هم بتوانیم این بحث را هر چه بیشتر گسترش بدهیم. ممنون.

زیر نویس ها:

۱- اصل جمله شاه در کتاب خاطرات علم چنین است: عزم و اراده آنها در نبرد اصلا باور کردنی نیست. حتی زن ها تا آخرین نفس میجنگند و مردها قرص سیانور در دهانشان دارند و برای اینکه دستگیر نشوند خودکشی میکنند.

۲- رفیق رضا یثربی در سازمان مسئولیت دسته ای از چریکهای فدائی خلق را به عهده داشت و تا جایی که گفته شده عملیات مجازات سروان نوروزی مسئول گارد دانشگاه صنعتی در سال ۵۳ تحت مسئولیت این رفیق و توسط اعضای از دسته او صورت گرفت.

۳- رفیق حمید بعد از ۲۸ مرداد سال ۵۱ که رفیقمان احمد ذبیرم در آن درگیری حماسی جان باخت، تنها بازمانده آن ۹ رفیق صد هزار تومانی بود.

۴- در کتاب رفیق مسعود آمده است که: "دشمن با تمام نیرو و امکان و با هر چه که در قدرت دارد، سعی خواهد کرد این مبارزه را سرکوب کند."

۵- در کتاب رفیق مسعود آمده است که: "جنبه تبلیغی و سیاسی مبارزه مسلحانه در آغاز، جنبه اساسی و تعیین کننده آن را تشکیل می دهد."

۶- در کتاب رفیق مسعود آمده است که: "جنبه نظامی مبارزه مسلحانه بطور روز افزونی اهمیت کسب خواهد کرد، و هم اینکه چنین بشود، خروج به روستاها و کشاندن عرصه عمده مبارزه به روستاها امری تعیین کننده می گردد."

۷- در کتاب خاطرات علم از قول شاه چنین نوشته شده است که: "۹۰ درصد تروریستها افرادی هستند که به تازگی از زندان آزاد شده اند."

۸- در اعلامیه دوم خرداد ۱۳۵۵ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران آمده است که: "در فاصله روزهای ۲۶ الی ۲۸ اردیبهشت ماه سال جاری دشمن حملات برنامه ریزی شده خود را علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران آغاز کرد. این حملات بدنبال کنترل شبکه تلفنی قسمتی از سازمان ما و کشف محل چند پایگاه اصلی و پشت جبهه چریکی آغاز گردید."

۹- در کتاب متن کامل نوشتاری نوارهای گفتگو بین سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران (سال ۱۳۵۴) در صفحه ۱۵۷ رفیق حمید اشرف میگوید: "این میتونه سوسیالیسم پلیسی را در ایران ایجاد بکنه، که در آینده خطرناکه، حالا، اگر حالا چیزی نباشه."

چنین الگو هائی. جدا از اینکه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی چنین تهمت هائی را به حمید اشرف میزنه، قلم به مزدهاش و اون هائی که در همین خط و در همین چهارچوب فعالیت میکنند حالا با روش های دیگه ای مثلا گاه حتی با روش توافق با حمید اشرف و گاه بیطرفی ای که خواهان رسیدن به حقیقته یعنی از دروغ های ساواک میخواهد به حقیقت دست پیدا بکنه، همین اراجیف را تکرار میکنند.

واقعیت اینه که جمهوری اسلامی خودش را با جوانانی مواجه مبینه که به مبارزات افتخارآفرین دهه پنجاه فکر میکنند و تلاش میکنند که از میان اون مبارزات برای رهائی از جهنمی که جمهوری اسلامی ایجاد کرده راه پیدا کنند. به همین دلیل هم هست که اونها میخواهند خاطره این انقلابیون رو خدشه دار کنند اما با همین کارشون نشان میدهند که آن انقلابیون نمرده اند. این انقلابیون زنده اند و خاطره شون در نسل های جدید زنده است و مبارزات راهگشایانه شان برای نسل های جدید این سرزمین مطرحه. به همین دلیل هم اونها تلاش میکنند که به هر وسیله ای این سمبل های مبارزاتی را که برای مردم و برای نسل ما و برای نسل جدید مطرح هستند خدشه دار کنند. همین واقعیت به نظر من یکی از نکات امیدوارکننده اوضاع کنونی. اوضاعی که علیرغم همه این یاهه گوئی هائی که سربازان گمنام امام زمان یعنی همین وزارت اطلاعاتی ها که در این رژیم حالا بشون میگویند سربازان گمنام امام زمان، علیه انقلابیون از صمد بهرنگی تا بهروز دهقانی از پویان و عباس مفتاحی تا رزمندگان سپاهکل و حمید اشرف راه انداخته اند نشون میده که این انسانها، این مبارزین، این انقلابیون و این جنبش در نسل جوان زنده است و مبارزات دهه ۵۰ دقیقا یکی از الگوهای این جوان هاست و واقعیت هم اینه و این را باید با تاکید گفت که اگر نسل جوان میخواهد از این وضع و این موقعیتی که دشمن برایش ایجاد کرده رهائی پیدا کنه باید حتما اون مبارزات را راهنمای حرکت خودش قرار بده.

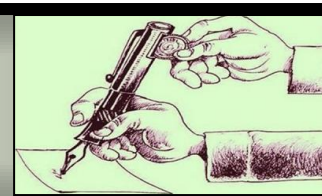
امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم گرچه میدانم که حتما کردم. ولی به هر حال تشکر میکنم از حوصله ای که به خرج دادید. اجازه بدهید که یک بار دیگه یاد و خاطره شهدای ۸ تیر را گرامی بدارم و بخصوص رفیق کبیر حمید اشرف (که حالا دشمن توی کتابش مطرح میکنه که چرا بهش میگویند کبیر) ما صد بار بش خواهیم گفت کبیر چون واقعا کبیر بود. و جدا از این همانطور که میدانید ۸ تیر برای چریکهای فدائی خلق در سال ۶۰ هم ضربه دیگه ای بود. یاد و خاطره رفیق بهزاد مسیحا، نوروز

موقعی که مورد حمله قرار گرفته و میخواسته فرار کنه ناصر و ارژنگ شایگان را با گلوله زده. این اتهام سخیف که به حمید اشرف نسبت میدهند تا به حال صدها بار تکرار شده. من نمیدونم اگر فرصت کنید و به سایت هائی که در خود ایران فعالیت میکنند سر بزیند واقعا صدها (اگر من بگویم اغراق نیست) مطلب می بینید و اظهار نظر می بینید که در مورد این موضوع با کلمات و حرفها و نکست های مختلف میخواهند این را توی جامعه جا بیندازند که چنین دروغی را راست جلوه بدهند. و به همین دلیل هم از هیچ توهینی در این زمینه به رفیق حمید اشرف ابا نمیکند. البته همه نیروهای انقلابی همان زمانی که این دروغ مطرح شد با قاطعیت اون را تکذیب کردند. و بخصوص مادر شایگان (رفیق مادر) مادر ناصر و ارژنگ، در نامه سرکشاده اش به روشنی تمام همه این دروغ ها را افشاء کرد و مشت این دروغ گوها و این نیروهای واقعا سرکوبگر را افشاء کرد.

اما علیرغم همه این فعالیت ها و همه این افشاگری هائی که شده این داستان ادامه پیدا کرده. در شرایطی که خود داستان سراهاش نمیتوانند و قادر نشدند از میان انبوه اسنادی که از ساواک در اختیارشون دارن حتی یک سند نشون بدهند که بر اساس اون سند یک چنین اتفاقی افتاده و یا یک چنین اتهامی را به کسی میشه زد. بر مبنای این داستان کتیف حمید اشرف موقع فرار این دو رفیق را با گلوله زده. پس بدون شک برای کسانی که در کارهای نظامی وارد هستند و کردستان بوده اند، تیراندازی از نزدیک انجام شده و از دور نیست. در عکس هائی که از ناصر و ارژنگ که در کتاب خود دشمن چاپ شده صورت هاشون کاملا سالمه. در حالیکه در تجربه اگر از نزدیک به هر کس شلیک بکنید حتما خروجی گلوله جای بزرگی خواهد داشت. ممکنه که ورودیش خیلی کوچک باشه اما خروجیش خیلی بزرگ خواهد بود. درحالیکه در عکس ها اصلا این نشون داده نمیشه و این بزرگترین دلیل (نادرستی) این اتهام بیشرمانه است. می خواهند سعی کنند چهره های تابناک سازمان فدائی و جنبش مردم ما را خدشه دار کنند. ولی خب این خودش یک نکته دیگه ای هم در بطن خودش داره، اون هم اینه که این دشمن در چه شرایطی قرار گرفته که حالا مجبور شده که به یک چنین دروغ هائی متوسل بشه. چرا مجبور میشن که سمبل های مبارزه مردم ما را آماج یک چنین دروغ های کتیفی قرار بدهند؟ به نظر من اساس این مساله برمیکرده به نسل جوانی که در ایران ما شاهدش هستیم. نسل جوانی که همین سمبل ها را الگوی مبارزاتی خودش میدانه و به هر حال در جستجوی پیدا کردن راه رهائی امروزش از طریق



سخنی با مردم و نیروهای آزادی خواه ایران!



<https://www.balatarin.com/permlink/2016/6/9/4207791>

مطالعه همین نمونه ها به خواننده نشان می دهد که مصاحبه کننده همسرایانی جز یک مشت ضد انقلابی شاه دوست و ساواکی و مرتجع غالب و مغلوب برای خود دست و پا نکرده است. خود این واقعیت یعنی صف بستن سیستماتیک نیروهای ضد انقلابی و ضد آزادی در پشت این مصاحبه بیان گر ماهیت آن تفکری ست که این مصاحبه در خدمت تبلیغ و ترویج آن قرار دارد.

موضوع بر سر چیست؟

"مصاحبه" ایرج مصداقی با پرویز معتمد، کارگزار ساواک شاه که به گفته خودشان در سه سال پیش صورت گرفته، در آستانه ۸ تیر، یعنی سالگرد جان باختن رفیق کبیر حمید اشرف و یارانش که در جریان حملات مرگبار ساواک در سال ۱۳۵۵، شهید شدند منتشر شده است. در این مصاحبه مامور امنیتی شاه در لباس یک جیمز باند تمام عیار با آب و تاب فراوان در توجیه علل ضربات سنگین وارد بر چریک های فدایی خلق در سال ۱۳۵۵ از چگونگی دستیابی ساواک و شخص خودش به اطلاعاتی خبر می دهد که در اثر دست یابی به تلفن های سازمان و اهمال چریک ها (مثلا مکالمه تلفنی ۴۱ دقیقه ای از طریق آن تلفن ها با پایگاه های سازمان) برای رژیم افشا گشته و موجب ضربات سیستماتیک آن سال به چریک های فدایی خلق ایران و جان باختن چریک افسانه ای یعنی رفیق حمید اشرف و یارانش شد. علاوه بر این ساواکی مورد مصاحبه در داستان جیمز باندی اش صحنه هایی را خلق می کند و با آگاهی از احساسات پاک و بی شائبه توده ها نسبت به حمید اشرف ها، در آن ها از شوق و هیجان دیدار این چریک افسانه ای صحبت می کند. از چریکی که برخوردار بودن او از درجه بالائی از اهمیت، دست یافتن به مرده و زنده اش به معضل شخص شاه بدل شده بود. با این وجود، این مامور "سرخود" ساواک بدون این که به مافوق هایش بگوید به محل قرار حمید می رود تا چهره او را ببیند و بعد هم راست راست او را رها می کند و خوشحال و خندان ظاهراً از دیدن چهره او به سرکارش باز می گردد و در مورد این اقدام بدیع خود با همکارش دعوا هم به راه می اندازد.

جالب این جاست که در طول این داستان پراکنی های دو صفر هفتی جیمز باند وطنی ما یعنی معتمد که گویا در کوران نبرد ساواک با چریک ها و شخص حمید اشرف، همیشه دارای نقش محوری بوده،

واکنش های واحد این گروه به کار مصاحبه گر و اظهارات سوژه وی نشان می دهد که این جماعت صرف نظر از هر اختلافی که به واقع هم با یکدیگر دارند اما در ضدیت با انقلاب مردمی سالهای ۵۶-۵۷ و سم پاشی علیه توده های قیام کننده، در ضدیت با جنبش مسلحانه مردمی در آن سال ها، در چپ ستیزی، در معاضدت و دشمنی با تشکیلات های مبارز و انقلابی و مهم تر از همه این ها در تلاش برای باور شکنی و نابود کردن چهره ها، (اسطوره های الهام بخش برای توده ها) و ارزش های مبارزاتی و تاریخی در ذهن مردم و به ویژه جوانان ما کاملاً متحد شده اند. خلاصه آن که این مصاحبه و تریبون دادن به مامور امنیتی ای که سازمان متبوعش یعنی ساواک مظهر یکی از منفورترین و تبهکارترین ارگان های دولتی در جامعه بوده، با ادعای تلاش برای دست یابی به "حقیقت"، مراتب تشویق و "درود" فرستادن های طیف فوق را نسبت به مصاحبه کننده و هم نشین ساواکی اش برانگیخت.

برخی از آن ها از این مصاحبه به مثابه "اکسیژن" نام برده و در فضای تنفسی ای که ایرج مصداقی و سوژه اش به آن ها داد، فرصت یافتند تا بار دیگر جوانان قیام کننده و انقلابی سال ۵۶-۵۷ را "اوباشان پنجاه هفتی" و "فداییان" و "مجاهدین" دهه ۵۰ را "داعشی" خطاب کنند. نمونه های زیر بیانگر این امر است:

"چقدر ساده، بدون شعار و حرفه ای... برای ما که در "گویا" و این جور جاها شب و روز زیر بمباران دروغ ها، عقده گشایی ها و ترحم به خود اوباشان پنجاه و هفتی هستیم مثل اکسیژن است و باور می دهد که میتوانی ایرانی باشی و مزخرف نگویی و از دشمنیت هم با احترام یاد کنی. درود بر کارمندان شریف ساواک که ایران را چند دهه از گزند داعشیان فدایی و مجاهد و اسلامی و مصدقی دور نگاه داشتند."

<http://news.gooya.com/politics/archives/2016/05/212746.php>

و یا اظهار نظرهای دیگر:
"از شما ها دروغگو تر تاریخ ایران به خودش ندیده در تمام دهه های چهل و پنجاه با دروغ و شایعه سازی و چرنیبات مکتبی و گروه های کثیفتون جوان ها را گمراه می کردید."
"درود بر وطن پرستان ساواک، خاک بر سر چپول های جهان وطن." "ما بیک میزیم به سلامتی ساواک و خدماتی که به ایران و ایرانی کرد."

در روزهای اخیر انتشار مطلبی تحت عنوان "جنگ و گریز ساواک با چریک «افسانه» ای حمید اشرف از نگاهی دیگر" (که در برگزیده متن مصاحبه ایرج مصداقی با یکی از عوامل ساواک رژیم آزادی گش شاه به نام پرویز معتمد می باشد) و همچنین نقد رفیق اشرف دهقانی بر مطالب عنوان شده در این مصاحبه، موجب بروز واکنش های گسترده ای از سوی افراد و نیروهای سیاسی و افکار عمومی چه در داخل و چه خارج از کشور گشت.

مطالعه واکنش های مزبور در فضای رسانه ای و مجازی برای هر کوشنده سیاسی جویای حقیقت به روشنی نشان می دهد که مصاحبه مزبور و پاسخ به آن قبل از هر چیز به یک صف بندی آشکار در بین فعالین و نیروهای سیاسی و اجتماعی دامن زده است. در یک طرف از این صف بندی نیروهای سیاسی مبارز و ملی و انسان های با وجدان و آزادی خواه قرار گرفتند که به رغم هر گونه اختلاف در شیوه نگرش و مواضع سیاسی شان بر ضد جمهوری اسلامی، به صورتی قوی و رسا، یک صدا علیه اقدام رسوای مصاحبه کننده در دادن تریبون به مامور امنیتی سازمان شکنجه گر رژیم شاه (ساواک) جهت کوبیدن نیروهای انقلابی که اوج آن در دهه ۵۰ بود و از آن مهم تر علیه دروغ ها و ادعاهای ساواکی مزبور موضع گرفته و با حمایت از پاسخ رفیق اشرف، در حقیقت به دفاع از ارزش ها و تاریخ مبارزاتی و سمبل های جامعه و مقابله با تلاش دشمنان آزادی گش رنگارنگ مردم برای تحریف تاریخ برخاستند.

اما در طرف دیگر این صف بندی طیف متنوعی از طرفداران و دست اندرکاران نظم کهنه و ویران شده شاهنشاهی و "تیمسار ها"، و "ساواکی" ها و شاه دوستان و همچنین نیروهای مدافع رژیم تبهکار جمهوری اسلامی و طرفداران اصلاح طلبان حکومتی را می توان دید که در دفاع از موضع مصاحبه گر و مامور امنیتی "مجرّب" همنشین وی، به صف شده اند و برای این دو، کف می زنند. همچنین به رغم ادعاهای مکرر ایرج مصداقی مبنی بر این که او فقط "یک فرد" تنهاست و نه یک "تشکیلات"، شبکه ای از رسانه های شنیداری و دیداری که مواضع وی علیه نیروهای انقلابی را موافق منافع و سیاست های رسانه ای خود می بینند به او تریبون دادند و او را تقویت کردند. این در شرایطی است که همان طور که همه می بینند بسیاری از تشکیلات های مبارز به علت مواضع انقلابی شان از داشتن چنین شبکه هایی محروم هستند. مطالعه

وی به او داده شده است؛ آن هم توسط دستگاهی که وظیفه ای جز ایجاد ارباب و فضای ترور و وحشت، دستگیری، اعمال خشونت، شکنجه، کنترل و کشتن مخالفان حکومت شاه و مردم آزادی خواه را نداشت. همه می دانند که برای خدمت در چنین دستگاهی و رسیدن به چنان موقعیتی، کاندیدای مورد نظر دستگاه باید به چه درجه ای از رذالت و فساد، ریاکاری و به قول مردم "بی همه چیز" یعنی بی بهره از کمترین اصول و اخلاق و پرنسیب و اصولا هر گونه سجایای نیک انسانی بوده باشد. این خصوصیات منطقی همه در وجود مصاحبه شونده وجود داشته که او را به چنین موقعیتی در آن دستگاه سرکوب و شکنجه رسانده است. با چنین سابقه ای آیا هیچ انسان مبارز و با شعوری می تواند ادعا کند که امکان یافتن کمترین عنصر حقیقت از لابلاهای دانسته ها و آگاهی های احتمالی وی وجود دارد که بتوان از آن برای خدمت و دفاع از "حقیقت" استفاده کرد؟

البته این تمام سابقه رنگین و یا بهتر بگوییم ننگین ایشان نیست. اگر کمی هم در مورد روایاتی که او در مورد خود ارائه می دهد کنکاش کنیم تصویر بهتری از ماهیت وی بدست می آید. تا آن جا که به سوابق و اظهارات این شخص یعنی پرویز معتمد در سال های اخیر بر می گردد معلوم می شود که این مامور ساواک به ادعای خود در دوران رژیم شاه مسئول اقدامات بسیار بزرگی بوده از مسئولیت پرونده حمید اشرف گرفته تا دستگیری و حفاظت از خمینی و یا "سرکوب حوزه علمیه قم"؛ از دستگیری مجاهد قهرمان حنیف نژاد گرفته تا دستگیری وحید افراخته (کادر قبلی سازمان مجاهدین و بعد مجاهد مارکسیست شده) و... بالاخره امر شنود سیستماتیک در مهم ترین پرونده های سیاسی زمان شاه.

اما با وجود چنین سابقه و کارنامه ای (به ویژه در مورد مشارکت در دستگیری خمینی و سرکوب حوزه علمیه قم که هر یک از جرم های کبیره در جمهوری اسلامی هستند) معلوم می شود که وی "از فوریه ۲۰۰۸" با "شناسنامه" اش به سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه هم رفته است. جایی که وی در طول چند سال با نمایندگان وزارت اطلاعات جهنمی جمهوری اسلامی و "سرهنک سپاه" آن به نام "سرهنک جوادیان" دیدار ها و قرار های متعددی اجرا کرده است. او البته با دستگاه های اطلاعاتی فرانسه نیز رابطه داشته تا گزارشات خود از دیدار با ساواک جمهوری اسلامی را در اختیار آن ها هم بگذارد. برای شناخت بهتر از موجودی که ایرج مصداقی با ادعای "حقیقت" جویی و یافتن واقعیت به او رجوع و با او دمخور و هم سفره شده بد نیست گوشه دیگری از داستان های وی را به رویت خواننده برسانم.

با "مصداقی عزیزش" بیش برده اشاره کنیم.

پرویز معتمد کیست و از کجا پیدایش شده؟ در معرفی سوابق و شخصیت او به خود ایرج مصداقی و حرف های خود مامور امنیتی رجوع می کنیم. مصداقی در مورد این کارگزار ساواک می گوید که او را "برای سال ها" می شناخته و بالاخره در سال ۲۰۱۳ او را حضوری در پاریس دیده و حرف هایش را ضبط کرده و اضافه می کند "حالا بعداً دیگه ما اینا رو منتشر کردیم" (البته بدون هیچ توضیحی در رابطه با این که چرا ۳ سال بعد این کار را کرده) معتمد هم می گوید که پس از عقیم ماندن تلاش برای ارتباط با مجاهدین از طریق نیروهای وابسته با این سازمان و بعد برخورد با مصداقی، فهمیده که او "این کاره" است و به همین خاطر او را به خانه خودش هم برده در حالی که چنین اعتمادی را به اشخاص قبلی نکرده است. آن ها به هم نان قرض می دهند وقتی مصداقی به وی می گوید "آقای معتمد یک فرقی بین من و ابوالقاسم رضایی و مسعود رجوی و مهدی سامع و امثال او هست. من رک و راست هستم، اگر کاری انجام دهم به صراحت مسئولیت انجام آن را به عهده می گیرم و از آن با تمام وجود دفاع می کنم. اما به مهدی سامع اگر رو بدهی منکر ارتباط با شما می شود و ابوالقاسم رضایی اساساً خود را بی خبر از همه جا جلوه می دهد. پرویز معتمد: بله من هم می دانم، تجربه ی بیش از ۵ دهه کار اطلاعاتی و امنیتی به من می گوید فرق بزرگی بین شما و آنهاست و گرنه چرا با مهدی سامع در کافه قرار می گذارم و شما را به خانها می آورم و با خانواده ام آشنا می کنم و سر یک سفره غذا می خوریم."

مصداقی در توضیح سوابق سوژه خود در مصاحبه با یکی دیگر از رسانه های جمعی اینترنتی به نام "رادیو صدای مردم" (<https://www.youtube.com/watch?v=rTsyCPho3gw>) با ارائه یک روزمه (تاریخچه) بلند بالا از معتمد در رابطه با مقام و موقعیت وی می گوید که این مامور ساواک "در دستگیری خمینی شرکت داشته؛ همراه خمینی در خونه قیطره بوده؛ خونه حاج غلام حسین روغنی؛ مسئول حفاظت از اون خونه بودن؛ بار دیگه که خمینی رو دستگیر کردن در تیم دستگیری اون شرکت داشته در حمله به حوزه علمیه قم شرکت داشته" و بالاخره هم مصداقی از این ساواکی به عنوان "مسئول پرونده حمید اشرف" نام می برد. اگر فرض را تماماً بر صحت این اظهارات بگذاریم، آن گاه می بینیم که ما با یکی از عوامل قدیمی، مجرب و مورد اعتماد در دستگاه جهنمی ساواک روبرو هستیم که ماموریت های کلیدی و حساسی از جمله شرکت در دستگیری خمینی و محافظت از

خواننده مطلع شاهد و سندی دال بر وجود حقیقت در ادعاهای او نمی یابد. از این مهم تر او به دقت مواظب است تا در این "مصاحبه" در پناه چتر حفاظتی ای که "مصداقی عزیز"ش آگاهانه با عدم سنوآل کردن برای وی ایجاد می کند کوچک ترین اطلاعاتی اضافه بر آن چه که کتاب دشمن (نوشته محمود نادری)، یا رئیس نا محترم وی در ساواک یعنی ثابتی، در کتاب خویش در مورد ضربات سال ۵۵ ارائه کرده، به خواننده ندهد. مصاحبه گر هم پیشاپیش گفته است که هدفم "در این گفتگو شنیدن روایت بود و نمی خواستم در مورد مسائلی که راوی مایل به گفتگو در مورد آنها نبود، اصرار کنم و یا به چند و چون در مورد مسائل بپردازم. بیشتر شنونده بودم". (رجوع کنید به مقدمه ایرج مصداقی در مصاحبه با ساواکی). اما، معنی چنین اعمالی در دنیای واقعی آن است که مصاحبه گر آگاهانه تریبونی به یک ساواکی داده تا در باره حمید اشرف و چریک های فدایی خلق هر چه می خواهد ردیف کند. به سخن دیگر، او با شرکت در چنین پروژه ای و قائل شدن نقش صرفاً "شنیدن" برای خود، نه تحقیق در صحت و سقم اظهارات مامور اطلاعاتی رژیم بلکه هدف دیگری را تعقیب می کند که همانا کوبیدن چریک های فدائی خلق از طریق یک ساواکی می باشد.

تا آن جا که به خود این سوژه باز می گردد نیز مامور ساواک از همان اول خیال تمام مخاطبانش را در مورد این که شاید حقیقت و یا مورد تازه ای در اظهارات او بیابند را تخت کرده است. او تاکید می کند که با توجه به "سوگندی" که در بارگاه دستگاه ظلم و جنایت شاه خورده، نمی تواند "اسرار" سوژه های خود را فاش کند و این کار را نخواهد کرد. وی قاطعانه می گوید "من از تیرماه ۱۳۵۴ تا اواخر دی ماه ۱۳۵۷ از کلیه سوژه های کلیدی کمیته مشترک شنود کردم. ولی تا امروز ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳، هرگز اسرار سوژه هایم را فاش نکرده و در آینده نیز نخواهم کرد. من به خاطر موقعیتی که داشتم به رازهای مردم پی می بردم، اجازه ندارم آنها را فاش کنم. من سوگند خوردم که خیانت نکنم." با توجه به این سخنان آشکار، چگونه مصداقی انتظار دارد که خواننده این ادعای وی که در این مصاحبه دستیابی به "حقیقت" برایش "مهم" تر است را بپذیرد؟ و چگونه قبول کند که او مصاحبه با یک ساواکی که دروغ و ریا از جمله مهارت های لازم انجام شغل ناشریفش می باشد را برای کمک به "رسیدن به واقعیت" انجام داده است؟

ولی اگر تا این جا برای هر ناظر بی طرفی هنوز این واقعیت که مامور امنیتی سابق اصولاً فاقد ظرفیت و صلاحیت و اندک صداقت لازم برای کمک به یافتن حقیقت می باشد، روشن نیست، اجازه دهید به واقعیت دیگری در مورد وی و پروژه ای که

نیاز مصاحبه کننده به دروغ گویی های وی را در جریان "حماسه حمید اشرف" ثابت می کند ، متذکر شود "گفته ها یا به عبارت دیگر داستان سرایی های وی منعکس کننده حقیقت نبوده و لذا از هیچ ارزشی برخوردار نیستند. واقعیت این است که نیروهای امنیتی رژیم شاه در دستگاه جنایتکار، تبه کار و فاسد ساواک که زخم خورده هم می باشند ، همچون اطلاعاتی های جمهوری اسلامی به مثابه دشمنان قسم خورده توده های تحت ستم ایران با اظهارات و نوشته های خود و به عبارتی دیگر با به راه انداختن چنین بازی های امنیتی تنها تحریف تاریخ به سود نیروهای استثمار گر را دنبال می کنند و قصدی جز پهن کردن بساط حيله و دروغ در مقابل مبارزین ندارند."

مصدافی با به بازی گرفتن یک ساواکی دروغگو و تریبون دادن به وی برای نشر اکاذیب و ترویج ایده هایی که هدف از آن "دراز کردن" اسطوره های انقلابی جنبش نظیر رفیق کبیر حمید اشرف می باشد ، وارد چنین "بازی امنیتی" کثیفی شده است.

تلاش برای سلاخی حقیقت

با هر به هتاک و افترا

در مواجهه با تاثیرات نقد مستدل رفیق اشرف دهقانی بر اظهارات کارگزار ساواک در مورد چگونگی ضربات وارده بر چریک های فدایی خلق در سال ۱۳۵۵ و افشای دروغ پردازی های وی، ایرج مصدافی به جای روشننگری و پاسخ به نقد انجام شده، با مشاهده شکست پروژه مشترک چند ساله "حقیقت" یابی خود با یک مامور امنیتی رژیم شاه، شدیداً دچار تشنج عصبی شده و برخوردهای هیستریک از خود نشان داد. وی سریعاً به فاصله چند ساعت بعد از انتشار عمومی پاسخ رفیق اشرف، از طریق یکی از تریبون های جمعی شبکه مهربان رسانه ای در دسترس خود یعنی (تلویزیون میهن) به میدان آمد و در حالی که نشان می داد که از قبل به زعم خویش یک پرونده برای رفیق اشرف تدارک دیده، یک ادعا نامه هیستریک مملو از ناسزاگویی و اتهامات بی پایه و حرف های دشمن شاد کن را علیه چریک های فدایی خلق ایران، جان باختگان آن و به ویژه شخص رفیق اشرف دهقانی و بالاخره سایر نیروهای اپوزیسیون صادر کرد. اما نکته مهم آن است که وی در رابطه با مفاد این ادعا نامه هیستریک، **به جز چند کنایه ضمنی در مصاحبه خویش، حتی حرات نکرد یا زبان منطقی و استدلال، وارد برخورد جدی با یکی از مطالب عنوان شده در مقاله اشرف دهقانی شود.**

<http://mihantv.com/%D8%A2%D8%B0%D8%B4%DB%8C%D9%88/1>

اشرف دهقانی همچنان بر دروغ ها پای می فشارد"

سطحی که توصیف شد، سرهنگ جوادیان، نماینده بیت رهبری و سپاه پاسداران، نماینده وزارت اطلاعات یک آدم "احمق" بوده که سر قرار های مهم چرت می زده و معلوم بوده که مواد مخدر "کشیده" است. معتمد می گوید: "به نظر من به درد هر کاری می خورد الا کار امنیتی. از اولین محل قرارمان که در میدان «تروکادور» تعیین کرده بودم احساس کردم احمقی بیش نیست... یک بار که به طرف سرهنگ برگشتم سر پایین تو چرت بود. در اولین برخورد احساس کرده بودم لبه های کار کرده است و مواد هم مصرف می کند". نه تنها وی بلکه اربابان جوادیان نیز از نظر جیمز باند ما مشتکی "احمق" معرفی می شوند که یک ذره تبحر و تجربه او را ندارند؛ با این حال این یک مشت احمق از طرف جمهوری اسلامی برای پیشبرد یک برنامه بسیار سری و مهم یعنی "برقراری ارتباط" با آمریکا ماموریت یافته اند.

وی در مورد برخوردهایش با جوادیان اضافه می کند: "در ارتباط با جوادیان هم تمام سناریو را خودم به تنهایی اجرا کردم. بین دو ملاقات دائم فکر می کردم و در ذهنم پرسونالهای مختلف تولید می کردم و از قول آن ها داستانی می ساختم و به جوادیان می گفتم."

حُب آیا یک خواننده بالغ با خواندن این سطور نزد خود می تواند فکر کند که آیا جمهوری اسلامی شخص مناسب تر و عاقل تری از یک سرهنگ مفرغی و موادی احمق نداشته که برای ایجاد رابطه با آمریکا به فرانسه و ملاقات جیمز باند وطنی ما بفرستد؟ سرهنگی که با هر سرانگشت معتمد معلق می زند و قربانی بی چون و چرای "داستان سازی" های اوست. آیا در تجربه ۲۸ سال برخورد ها و عملکرد اخلاف بر حق ساواک یعنی ساواما کوچکترین نشانه ای می توان از حماقت این دستگاه در حدی که راوی مدعی ست دید که باعث شود با دستگیر کننده خمینی و سرکوب کننده حوزه علمیه قم چنین تعاملی داشته باشد و تازه محو "پاکی" و صداقت او شده باشد و او را برای برقراری رابطه با آمریکا واسطه قرار دهد؟ و اصولاً آیا جمهوری اسلامی در تمام طول ۲۸ سال گذشته نیازی برای برقراری رابطه با آمریکا به این شکل مسخره از طریق یک جیمز باند و یک سرهنگ مفرغی و موادی داشته است؟ به راستی به چه مقدار سوژکتیویسم و یا اگر بخواهیم به وضوح حق مطلب را ادا کنیم شارلاتانیسم نیاز است تا بتوان چنین اراجیفی را به اسم "افشاگری" بر علیه جمهوری اسلامی و دستگاه اطلاعاتی آن به خورد افکار عمومی داد و نام آن را حقیقت یابی و کشف واقعیت گذارد؟

آیا با دیدن چنین موجودی رفیق اشرف دهقانی حق ندارد وقتی که با دلایل و شواهد، ذات دروغ گو مصاحبه شونده و

پرویز معتمد که اکنون با ادعای بیان حقیقت به میدان آمده ، به رغم داشتن سوابقی نظیر دستگیری خمینی، بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی و حفاظت از وی و همچنین سرکوب حوزه علمیه، همان طور که گفته شد از سال ۲۰۰۸ با احساس نیاز مالی ، بی هیچ دغدغه ای به سفارت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی یعنی ارگانی که زمانی وی رهبر و سمبل ضد خلقی اش را دستگیر کرده می رود. در جریان همین رفت و آمدهایش مقامات وزارت اطلاعات جهنمی رژیم پس از مدتی شور و مشورت، یکی از مامورین خود یعنی "سرهنگ جوادیان" را به عنوان نماینده نزد جیمز باند داستان سرا فرستاده و پس از مدتی به طور خلاصه از او می خواهند که با امکانات و کمک همکارانش ترتیب ملاقات نماینده مامور وزارت اطلاعات و "سعادت بوسیدن دست" پرویز ثابتی را به وی بدهد. از آن مهم تر از او خواسته شده تا در ایجاد رابطه با آمریکا به جمهوری اسلامی کمک کند. معتمد نیز وارد این به قول خودش "بده بستان" با عوامل جنایتکار جمهوری اسلامی می شود.

در مقاطعی از این ملاقات ها ، پس از کلی اقدامات ناپاک و رستوران رفتن و نان و نمک خوردن با سرهنگ سپاه، به گفته معتمد، یک بار در پاسخ به برآشفته شدن وی از درخواست های هم کیشان کنونی اش در وزارت اطلاعات، این مزدور ساواما حتی بلند می شود و صورت معتمد ساواکی را که از دست او عصبانی شده می بوسد و از او معذرت می خواهد به وی می گوید "انتخاب شما به دلیل پاکی پرونده شما بود." و در یک مقطع دیگر هم به ستایش از "صداقت" "عدم وابستگی" معتمد می پردازد و به وی می گوید "آقای معتمد من به نمایندگی از طرف سپاه پاسداران و بیت رهبری با شما صحبت می کنم. من و همکارانم به صداقت شما اطمینان کامل داریم. ما به خوبی آگاهیم که شما وابستگی به هیچ دسته و گروهی ندارید." به ادعای معتمد، سرهنگ جوادیان سرانجام درخواست خود را مطرح کرده و به وی می گوید "ما می خواهیم بدون دخالت کشورهای اروپایی یک رابطه مستقیم و بدون واسطه با آمریکا برقرار کنیم چرا که کشورهای اروپایی به دنبال منافع خودشان هستند" و "از شما و همکارانتان در خارج از کشور می خواهیم جهت خاتمه دادن به کشت و کشتارهای روزانه در منطقه به ما کمک کنید." در پایان این ماجرا هم به ادعای معتمد بالاخره وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و نماینده بیت رهبری موفق می شوند تا از طریق این جیمز باند با آمریکا "ارتباط" بگیرند و تازه وقتی که معتمد این "ارتباط" را برقرار می کند ، سرهنگ سپاه از شادی جشن گرفته و برای معتمد در سفارت می رقصد!

البته امروز در مصاحبه با مصدافی معلوم می شود که پس از انجام چنین کارهای بسیار حساس و محرمانه ای ، آن هم در

و بعد هم یکبار دیگر خاطرات چند جلدی زندان خود را مطالعه کند؛ آن گاه شاید درک کند که وارد شدن در میدان این "رقابت" با وجود صدها شاهد زنده برای وی جز سرافکنندگی حاصلی نخواهد داشت.

به هر حال تاریخ را به طور لحظه ای شاید، ولی برای ابد نمی توان تحریف و یا پنهان و نفی کرد. در طول مبارزات قهرمانانه مردم ایران و فرزندان مبارزشان برای رسیدن به آزادی و برابری در دوران سلطه دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی ما شاهد مقاومت های قهرمانانه تا پای جان مبارزین در مقابل دشمن و دستگاه شکنجه اش بوده ایم و تمامی این مقاومت های حماسی از مقاومت پر شکوه رفیق بهروز دهقانی گرفته تا مجاهد شهید فاطمه امینی و ده ها و صدها انقلابی و مبارز دیگر در دو رژیم، این ها همه درفش ما هستند و در قلب توده ها حک شده اند. در همان حال نمونه های شکسته شدن و بریدن و حتی خیانت و تواب شدن در این سیاه چال ها در چنگال اهریمنان حاکم نیز یک واقعیت غیر قابل انکار است. اما روند تاریخ معاصر کشور ما یک تجربه و درس درخشان به بهای خون جانباختگان و زندانیان سیاسی مبارز و مقاوم برای مردم ما و نسل جوان بر جای گذارده و آن این که تاریخ با اتکا بر همان خط سرخ مقاومت ها و حماسه هایی به پیش رفته که توسط فرزندان کمونیست و آزادی خواه مردم ایران چه در دوران رژیم ستم شاهی و چه در دوران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی آفریده و ساخته شده است. بیهوده نیست که امروز هم دشمنان مردم ما با آگاهی از این حقیقت و برای پایمال کردن آن هر روز به شکلی و با پروژه ای تلاش می کنند جریان همین حماسه ها و مقاومت های زنان و مردان دلاور این سرزمین در سیاه چال های دو رژیم را "دروغ" و "داستان" جلوه دهند تا امید به مبارزه و مقاومت را به ویژه در ذهن نسل جوان بشکنند و عمر حکومت ظالمانه حاکم را طولانی تر سازند.

اشاره به موضوع شیوه برخورد را با این جمله به پایان می برم که شیوه برخورد هیستریک ایرج مصداقی در پاسخ طولانی اش به منتقد و تلاش برای حمایت از همنشین ساواکی اش از طریق هتاکی به شخصیت اشرف دهقانی به هیچ وجه اتفاقی و یا ناشی از "عصبانیت" لحظه ای و "فقدان عقلانیت" وی در لحظه نیست. بر عکس این شیوه برخورد انعکاس نظرات سیاسی وی و دشمنی اش با نیروهای رادیکال و انقلابی یعنی کمونیست هاست. کسانی که با مواضع و تفکر وی آشنا هستند و او را در بستر پراتیک اجتماعی و مواضعش در مورد رویدادها و جریانات سیاسی تعقیب کرده اند، از حد کینه او نسبت به کمونیست ها مطلع هستند و می بینند که در اظهارات اخیر وی آتش کینه ای شعله می کشد که وی

لایوشانی حقیقت و مخدوش کردن اذهان تنظیم شده است. و مصداقی در مقابل این سخنان نعره می کشد و بارها تکرار می کند که آک جوانان به این ها اعتماد نکنید، این ها می خواهند شما را گول بزنند و مانند نسل من به صحنه مبارزه بیاورند. کاری که بعداً "جویش" را خواهید خورد. معنای پیام او به نسل جوان روشن است؛ به صحنه مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیاید و به واقع دست به مبارزه نزنید و یا حداکثر با رفتن دنبال موسوی ها و کروی بی ها و اصولاً بخشی از طبقه جنایتکار حاکم ولی مغلوب، بگذارید وضع نکبت بار جاری همچنان ادامه یابد.

شیوه برخورد نامقدس در خدمت اهداف نامقدس!

در این جا قصد تمرکز بر شیوه برخورد هیستریک و نفرت انگیز ایرج مصداقی در این به اصطلاح پاسخ به رفیق اشرف دهقانی و تلاش ناکام او برای "نور شخصیت" این رفیق نیست. ناگفته پیداست که در پیش گرفتن چنین برخوردی قبل از هر چیز نشان ناتوانی و عدم داشتن هر گونه حرفی در مورد موضوع مورد مباحثه است. فضاوت در این مورد را به وجدان آگاه و بیدار خوانندگان حقیقت جو ارجاع می دهیم؛ گرچه نفس همین عمل تا به حال روسیاهی کافی برای او به وجود آورده است. همچنین فضاوت در مورد تکه پراکنی های لمپن مآبانه مصداقی در جریان این مصاحبه و افتخار به داشتن مهارت در تکرار و یا "نشان" دادن فحش های چارواداری و "آبدارتر" به مخاطب و یا یز دادن در مورد آگاهی داشتن از محله هایی که می توان این فحش ها را در آن ها شنید و فرا گرفت را نیز به افکار عمومی وا می گذارم. این موضوعات به اندازه کافی موجب نفرت افراد و نیروهای مختلف شده تا جایی که شدت محکومیت این شیوه برخورد را می توان در صفحه خود ایرج مصداقی هم دید؛ جایی که حتی برخی افراد که نسبت به او و مواضعش متوهم بودند نیز از این زاویه او را مورد برخورد قرار داده اند.

همچنین تا آن جا که به این مصاحبه تلویزیونی و تلاش وی برای منحرف کردن اذهان از مسئله اصلی و تمرکز بر یک رقابت شخصی در مورد "کشیدن" زندان و... باز می گردد نیز باید بگویم چنین تاکتیکی بسیار حقیر تر و رسوا تر از آن است که بخواهم وقت خواننده را با آن به هدر بدهم. در این زمینه تنها ضمن تحسین "روحیه" و اعتماد به نفس مثال زدنی مصداقی در مورد چگونگی زندان کشیدنش در دهه خونین ۶۰ می توان به وی یادآوری کرد که اگر کمی جرات تأمل جدی در خاطرات و درد و رنج صد ها زندانی سیاسی دهه ۶۰ را به خود بدهد که در دوران زندان خود در سیاه چال های قرون وسطایی جمهوری اسلامی و در دست شکنجه گران و توابان اسیر بوده اند

رفیق اشرف دهقانی در نقد مصاحبه با یک ساواکی با ارائه شواهد متعدد و مستدل می گوید که اظهارات این کارگزار امنیتی شاه فاقد اعتبار بوده و دروغ است؛ و او هیچ دلیل و برهان و شاهدهی به جز دُم خویش در مورد داستان پردازی هایش در ارتباط با دیدن رفیق کبیر حمید اشرف را ارائه نمی دهد و در یک کلام حقیقت را نمی گوید.

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/Iraj-Mesdaghi-va-yek-Savaki.htm>

اما مصداقی به جای رد این نظر، با صدایی که گاهی به عربده کشی نزدیک می شود رفیق اشرف دهقانی را چندین بار متهم می کند که **جون سلاح در کمر ندارد و عمر مبارزاتی اش هم بیشتر از ۶ ماه بوده نه چریک است و نه فدایی!**

رفیق اشرف می گوید با توجه به روشن بودن دروغ های ساواکی و خط اتاق های فکر جمهوری اسلامی، این یک پروژه امنیتی ست. مصداقی در عوض به جای نفی این نظر با اتکاء به منطق و عقل، نعره می کشد که رفیق اشرف به چه حقی در کشورهای غربی (امپریالیست ها) پناهنده شده است و به زعم وی خود را نشان نمی دهد.

رفیق اشرف دهقانی با اشاره به سیاست ضد انقلابی جمهوری اسلامی برای کوبیدن چهره ها و ارزش های مبارزاتی مردم نشان می دهد که حتی اگر برخی اظهارات ساواکی مصاحبه شده تظاهر به نوعی به اصطلاح "حمایت" از حمید اشرف باشد، اما مصاحبه و ایده های طرح شده در آن در خدمت اشاعه ایده های دشمن است و فاقد ارزش مبارزاتی برای نیروها و افرادی ست که به دنبال دست یابی به علل اصلی ضربات وارده بر سازمان چریک های فدایی خلق و درس گیری از آن هستند. مصداقی در عوض با سقوط آزاد، به زعم خود تمام جزئیات محل اقامت، وضع زندگی و کار رفیق اشرف را از پشت تلویزیون "میهن" فریاد می زند و برای دشمنان رو می کند و با این کار در حقیقت یک اقدام نفرت بار پلیسی انجام می دهد. او برای مرعوب کردن منتقد، شروع به "گرا دادن" به دشمن و پلیس سیاسی می کند و به همان اقدام نفرت انگیزی دست می زند که قبلاً هم در مورد بخش مارکسیست شده مجاهدین مارکسیست از پشت تریبون بی بی سی به آن دست زده بود. او با این کار می کوشد تا در ضمن، در میان منتقدین اش ایجاد رعب کند تا کسی به افشای اهداف نامقدس وی نپردازد.

و بالاخره رفیق اشرف دهقانی با شواهد و استناد به دروغ پردازی های ساواکی همنشین مصداقی علیه مبارزین دهه ۵۰ می گوید این مصاحبه نه برای آشکار کردن حقیقت بلکه درست بر عکس، به منظور

اما، به رغم تلاش آشکار متخصصینی نظیر مصدافی برای تقلیل یک چریک فدایی به اسلحه و سیانور و جنگ شهری، چریک فدائی یا به طور کلی چریک های فدائی خلق در درجه اول کمونیست هائی بوده و هستند که هویت سیاسی و ضرورت وجود خویش را با طبقه کارگر و کوشش در تحقق آرمان های این طبقه تعریف می کنند. چریک های فدایی خلق ایران به عنوان یک تشکل، سازمانی کمونیستی با اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم بوده و می باشد؛ و این در درجه اول هویت اصلی این تشکل و رزمندگان آن را تشکیل می دهد. در جزوه "فراز هائی از تاریخ چریک های فدائی خلق ایران" نیز که توسط رفیق اشرف دهقانی در اردیبهشت سال ۱۳۸۰ نوشته شده چنین آمده است: "نیروهای پرولتاریائی در سراسر جهان برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم به طور پیگیر و خستگی ناپذیر مبارزه می کنند. ما در معرفی خود می توانیم بگوئیم که "چریک های فدائی خلق ایران" یکی از این نیروها بوده و به اردوی جهانی طبقه کارگر تعلق دارد."

رجوع به آثار به جا مانده از رفقای اولیه تشکیل دهنده چریک های فدائی خلق هم به مثابه یک تشکل و به خصوص رجوع به دو اثر معروف "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" بی هیچ تردیدی و به طور غیر قابل انکار نشان می دهد که نقطه عزیمت چریک های فدائی خلق، تلاش در جهت متشکل کردن و قدرتمند کردن طبقه کارگر بود تا این طبقه امکان رهبری مبارزات ضد امپریالیستی خلق های ایران و اعمال هژمونی خود بر این مبارزات را کسب کرده و بتواند در پیشاپیش دیگر توده های تحت ستم ایران با نابودی نظام سرمایه داری حاکم، در نهایت به برقراری سوسیالیسم و کمونیسم در ایران نایل آید. نکته مهم دیگر آن است که بنیانگذاران این سازمان با تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران مطرح کردند که انجام انقلاب اجتماعی با هدف برقراری سوسیالیسم و نیل به کمونیسم در شرایط جامعه ایران جز بر بستر مبارزه مسلحانه و یک جنگ توده ای طولانی (نه صرفاً با جنگ چریکی شهری) به نتیجه نخواهد رسید؛ و تنها بر بستر این شکل از مبارزه است که امر به میدان آمدن و تشکل و بسیج طبقه کارگر و توده های محروم امکان پذیر می گردد. وجود چنین اعتقادات و نظراتی بیان گر آن است که تشکل چریک های فدائی خلق ایران معرف یک دستگاه نظری مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم می باشد و شکل عمل او نیز در رابطه با این دستگاه نظری مفهوم خود را می یابد.

سیانور در دهان و صد البته یک مجوز عمر ۶ ماهه صادره از طرف ایشان! پس از آراستن چریک با این خصوصیات، در مرحله بعد هم معلوم می شود که برای چنین چریکی "جنگ شهری، استراتژی و تاکتیک" است. به راستی که هیچ تعریفی عوام فریبانه تر و ریاکارانه تر از این نمی توان برای چریک های فدایی خلق به کار برد.

اما، این تعریف داهیانه که معرف سطح سواد و فهم متخصص ما و همچنین پیگیری وی در امر توهین به شعور فعالین سیاسی و افکار عمومی ست، نامی جز تلاش برای تحریف و ارونه جلوه دادن هویت و استراتژی و تاکتیک چریک های فدایی خلق ایران ندارد. چرا؟ چون برای تمامی مردم آگاه، جوانان مبارز و جویای حقیقت و فعالین سیاسی با وجدان جنبش ما، این یک پرنسیپ پذیرفته شده است که هنگام تعریف هویت سازمان ها و جریانات سیاسی باید اهداف و برنامه ها و مواضع سیاسی - ایدئولوژیک آن ها را به دقت مطالعه کرد و بر آن اساس از هویت آن جریان تعریفی ارائه داد که منعکس کننده ماهیت نیروی سیاسی مورد نظر باشد. چه کسی می تواند با مطالعه تاریخچه و مواضع و برنامه های سیاسی و نشریات چریک های فدایی خلق ایران از مقطع پیش از اعلام موجودیت این جریان تا کنون بدون تف کردن بر روی حقیقت تعریفی که مصدافی از هویت و استراتژی و تاکتیک چریک فدایی خلق ارائه می دهد را به عنوان هویت و تعریف این جریان بپذیرد؟

تعریف چریک فدایی به عنوان یک فرد اسلحه به کمر و نارنجک در جیب با تاریخ مصرف ۶ ماهه در جنگ چریک شهری و سپس ادعای این که چنین جریانی وجود ندارد، همان تعریفی ست که با کمی تغییر از سوی طیفی از نیروهای ضد مردمی و دشمنان رنگارنگ چریک های فدایی خلق در سال های اخیر در پناه تعرض ایدئولوژیک - سیاسی رژیم جمهوری اسلامی و اتاق های فکرش به کمونیست های فدایی و به تئوری مارکسیست - لنینیستی آن ها تحت عنوان "تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" سازمان یافته است. نظایر این تعریف ها برای آن نشر و ترویج می شوند تا با استناد به آن ها از نقش تفکر و نظر و ایدئولوژی کاسته شده و از چریک فدایی خلق یک هفت تیرکش و کابوی تصویر سازی شود که بقایش به داشتن اسلحه است و نه آرمان و تفکر و برنامه ای که بر آن سلاح حکومت می کند. آیا با قبول این تعریف از چریک فدایی خلق خواننده مطلع، مجاز نمی گردد که از مصدافی سوال کند، با این تعریف چرا ده ها جریان مسلح را به صرف داشتن اسلحه و نارنجک و بمب انتحاری (به جای سیانور) و فعال بودن در عرصه و تشکل جنگ چریک شهری، نمی توان چریک فدایی خلق نامید؟

به اشرف دهقانی و چریک های فدایی خلق و فراتر از آن ها در واقع به تمام کمونیست ها و مبارزین دارد. چنین کینه ای رابطه مستقیمی با مواضع دیرینه ضد کمونیستی و چپ ستیزی وی در ارتباط با کل نیروهای چپ جنبش دارد.

دستیابی به "حقیقت"

یا کوشش برای باور شکنی

در ورای این حمله هیستریک و بی پایه به چریک های فدایی خلق، افکار و ایده هائی قرار دارند که هر نوع سنت انقلابی، رادیکالیسم و مبارزه سازش ناپذیر با نظام حاکم را نشانه رفته اند. این نکته ای ست که باید فارغ از تمام هتاکلی های شخصی و دروغ های سیاسی و غیر سیاسی ایرج مصدافی مورد مذاقه قرار گیرد. نباید گذاشت تا هوچی گری و فحاشی مصدافی که به خودی خود زشت و نفرت انگیز است به پوششی برای استتار پیام و ماهیت نظرات و حرف های وی که در خدمت طبقات استثمارگر بوده و هزاران بار زشت تر از شیوه برخوردش می باشد، تبدیل گردد. در نتیجه من سعی می کنم به یکی دو ایده عوام فریبانه ولی مهم ادعای مصدافی اشاره کنم و سواى نشان دادن بی پایه بودن ادعاهای وی به تفکر ورای آن ها بپردازم. چرا که افشای تفکرات حاکم بر آن ادعای تنها نکته و نتیجه ارزشمند کارزار مسمومی ست که او در قالب مصاحبه با یک مامور امنیتی به راه انداخته است.

مصدافی در ادعا نامه خویش در گفتگوش با تلویزیون میهن با سرمایه گذاری روی ناآگاهی احتمالی برخی از مخاطبین خود در این تلویزیون، در نقش متخصص سازمان چریک های فدایی خلق ظاهر شده و می گوید: "چریک معنی داره! ... مشخصه چریک یعنی این که "اسلحه به کمرشه، نارنجک در جیبشه و در دهانش هم سیانوره! و طبق تعریف چریک های فدایی خلق، ۶ ماه عمر داره" بعد هم ادامه می دهد مسعود احمد زاده، عباس مفتاحی و امیر پرویز پویان "چریک فدایی خلق" هستند "چرا؟ چون دارای این ویژگی ها هستند" در ادامه این تصویر سازی های مسموم از سوی این به اصطلاح متخصص چریک های فدایی خلق، ایرج مصدافی خصوصیت دیگری را به چریک ها می بندد و برای مخاطب خود بر می شمارد که مطابق آن "جنگ چریک شهری، استراتژی و تاکتیک" چریک های فدایی خلق، معرفی می شود. - امری که تنها یک بار مطالعه کتاب رفیق مسعود احمدزاده (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) کذب آن را نشان می دهد.

بنابراین، مطابق تعاریف من درآوردی ایرج مصدافی، چریک فدایی خلق یعنی کسی با یک اسلحه در کمر، نارنجک در جیب و

ها در دوران های شکوفایی و جذب نیروی گسترده و توده ای شدن به سر برده و در شرایط دیگر در مواجهه با سرکوب دشمن تضعیف شده ولی هم چنان به امر مبارزه انقلابی منعهد مانده اند. چریک های فدایی خلق ایران از سلاله احزاب و سازمان های کمونیستی ای هستند که به رغم تمامی سرکوب ها و فشارها و تبعیدها ، هیچ گاه از تلاش تا حد توان برای انجام وظایف انقلابی خویش یعنی مبارزه با امپریالیسم و نظام سرمایه داری، دفاع از مارکسیسم و طبقه کارگر و حفظ و حراست ارزش های کمونیست های فدایی و ترویج امر انقلاب دست برنداشته اند. اسناد و شواهد موجود در جنبش ثابت کننده چنین حقیقتی هستند.

بر خلاف دروغ پردازی های آشکار مصداقی در مورد گویا عدم مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق در سی سال گذشته و تلاش رفیق اشرف دهقانی برای یافتن محل امن و رها ساختن هواداران و... خزعبلات نفرت باری نظیر این، اتفاقا رفیق اشرف دهقانی به مثابه یک چریک فدایی خلق در طول حیات ننگین جمهوری اسلامی هر جا که لازم بوده ، هم سلاح خود را بر کمر داشته و هم سیانور خود را زیر زبان؛ و او هیچ وقت هواداران را رها و خود به جای امن نگریخته است، این اتهامات تنها می تواند از زبان محتاج دروغگویی پخش شود که هدف خود را تطهیر ساواک و فریب جوانان مبارز قرار داده است. واقعیات مبارزه رفیق اشرف دهقانی و کل چریک های فدایی خلق در زیر سلطه رژیم جمهوری اسلامی ، مسایل پنهانی نبوده اند و فقط عوام فریبان با اهداف نامقدس به خود اجازه نفی و مخدوش کردن این حقایق را می دهند. در شهرهای ایران و در گردستان (که نه یک محل امن بلکه برای سال ها یک جبهه جنگ با جمهوری اسلامی بود) نیز چریک های فدایی خلق به عملیات مسلحانه متعددی دست زدند. آن ها با توجه به توان و امکانات مبارزاتی خویش تنها در گردستان نزدیک به صد عملیات نظامی علیه دشمن انجام داده اند که اطلاعیه های آن ها موجود است. آیا ایرج مصداقی به راستی از این واقعیات و پاسخ به مسایلی که علیه اشرف دهقانی و چریک های فدایی خلق مطرح می کند بی خبر است و یا از این "افشاگری" اهداف دیگری دارد؟

برای احتراز از طولانی شدن این نوشته از برخورد به همه دروغ های مطرح شده توسط مصداقی در دفاع از ساواکی همنشین اش می گذرم. فقط به موضوع فرار رفیق اشرف از زندان قصر شاه اشاره کنم که خود رفیق در کتاب "بذرهای ماندگار" چگونگی این فرار را به تفصیل توضیح داده و گفته است که در آن فرار ، خانواده های زندانیان سیاسی مجاهد

انقلابی در آن نهفته است. چرا که درست فعالیت های انقلابی ثمربخش سازمان ما در خارج از کشور است که مغرضین و دشمنان مردم در لباس و شکل های متفاوت را دچار تشنج و عصیت نموده و آن ها را به ارائه تر های "مشعشعانه" ای از این قبیل می کند که چون چریک یعنی اسلحه و سیانور و جنگ شهری، پس این ها که در ایران نیستند در نتیجه چریک های فدایی خلق نیستند. معنی این تر آن است که چریک های فدایی خلق به خاطر شرایط جغرافیائی خود حق ندارند و نباید هیچ وظیفه مبارزاتی به عهده بگیرند، یعنی باید بی وظیفه باقی بمانند، نباید در جهت تحقق اهداف کمونیست های فدایی قدمی بردارند و باید هر فعالیتی را در رابطه با دفاع از تئوری، تاریخ و سنت ها و ارزش های مبارزاتی خود تعطیل کنند، باید بر اساس ایدئولوژی و نظرات انقلابی خود از تحلیل مسایل روز و برخورد به آن مسایل چه مربوط به ایران باشد و چه در سطح جهان اتفاق می افتد باز بمانند؛ نباید در دفاع از کارگران و توده های ستمدیده ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی تظاهرات برپا کنند و... و خلاصه فعالیت هایی که برای دشمنان مردم تشنج زا، ناراحت کننده و هیستری آور است را تعطیل کنند.

اما با توجه به آن چه گفته شد، این حق و وظیفه رفیق اشرف دهقانی و تشکیلات چریک های فدایی خلق ایران است که تا زمانی که به نظرات و هویت و تعیینات ایدئولوژیک - سیاسی ای که موجودیت چریک های فدایی خلق ایران را شکل داد وفادار باشند، با نام چریک های فدایی خلق ایران و برای پیشبرد اهداف آن در جنبش فعالیت کنند. حق آنان است که از سازمان چریک های فدایی خلق و اسطوره هایی نظیر حمید اشرف و پویان و احمد زاده دفاع کنند و اجازه ندهند که هر مرتجع یاوه گویی حرف ها و نظرات و اقداماتی را به آن ها نسبت دهند که دروغ محض می باشد. این حق و وظیفه رفیق اشرف دهقانی و رفقاییش است که به اشاعه و نشر نظرات و تئوری چریک های فدایی خلق پرداخته و در حالی که راه آن ها را در حد توان زنده نگاه می دارند ، اجازه ندهند راه و یاد آن ها به دست سلاخان حقیقت سپرده شود که وظیفه تطهیر ساواک و دستگاه شکنجه و محکوم کردن و دروغگو جلوه دادن انقلابیون را به عهده گرفته اند.

مطالعه تاریخ حیات و فعالیت سازمان ها و احزاب سیاسی انقلابی در تمام دنیا نمایان گر این واقعیت است که روند تکامل و پیشرفت تاریخ، یک مسیر بدون فراز و نشیب و مستقیم نبوده و این روند مملو از نبرد و پیروزی ها و شکست های بزرگ و کوچک بوده است. احزاب و سازمان هایی که زمانی رهبری بزرگترین انقلابات اجتماعی بشر را در دست گرفته اند ، شرایط بسیار متفاوتی را طی کرده اند. در مقاطعی این احزاب و سازمان

همان طور که می دانیم کمونیست های فدائی از بهمن سال ۱۳۴۹ با حمله به کلانتری ۵ تهریز و بعد با حمله به ژاندارمری سیاهکل و تداوم مبارزه مسلحانه خود در دهه پنجاه، گام های هر چه مؤثرتری را در جهت تحقق اهداف کمونیستی خویش برداشتند. اما واقعیت این است که هر مبارزه و جنبشی دوره های فراز و فرودی را طی می کند. پس از سرنگونی رژیم شاه و روی کار آمدن جمهوری الامی، ضرورت مبارزه مسلحانه در سطح توده ای مطرح بود (مسلماً مبارزات درخشان انقلابیون مسلح در دهه پنجاه در قبول این ضرورت تأثیر به سزائی داشت) و توده های ستمدیده در نقاط مختلف (به طور برجسته در گردستان و ترکمن صحرا) برای تحقق خواست های به حق و عادلانه خویش به مبارزه مسلحانه برخاسته بودند. در چنین شرایطی که اپورتونیسیم ، نیروی عظیمی از جنبش را با سیاست های سازشکارانه و مامشات طلبانه خود به هرز می برد چریک های فدائی خلق ایران که مسلح به دستگاه نظری مارکسیست - لنینیستی سازمان خود بودند، با تحلیل درست ماهیت رژیم تازه روی کار آمده و با ارتجاعی و ضدخلقی ارزیابی کردن ماهیت آن بر ضرورت پیشبرد مبارزات مسلحانه توده ای پای فشرد و دست به اقدامات انقلابی متعددی زدند. این واقعیت نشان می دهد که بر دوش چریک های فدائی خلق همچون هر نیروی واقعاً کمونیست دیگری در شرایط های گوناگون ، وظایف مختلفی قرار می گیرد. هم چنان که نیرو و قدرت آن ها نیز به عنوان یک تشکیلات می تواند در شرایط های مختلف متفاوت باشد. همه می دانند که پس از غلبه کامل رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بر جامعه و شدت گیری سرکوب های وحشیانه آن علیه توده ها و همه نیروهای مبارز در جامعه، نیروهای سیاسی هر یک پروسه ای را طی کرده و امروز در خارج کشور قرار دارند؛ و واقعیت این است که چریک های فدائی خلق ایران در شرایط خارج از کشور نیز از فعالیت های انقلابی دست نکشیده و با تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که در آن قرار گرفته اند با همه توان در جهت تحقق اهداف کمونیستی خود فعالیت می کنند. این تشکیلات در حال حاضر با اقدامات عملی و نظری خود مسیر مبارزه ای را هموار می کند که کمونیست های فدائی را قادر به انجام مبارزات بس درخشان تر و موفق تر خواهد نمود. تنها با نگاهی به سرمقاله نشریه "پیام فدائی" شماره ۲۰۰ به گوشه ای از این واقعیت می توان پی برد. بنابراین، با توجه به آن چه گفته شد تقلیل مفهوم چریک های فدائی خلق به اسلحه و سیانور و آن گاه ایراد گرفتن به سازمان ما که چرا در ایران نیستید و جنگ چریکی نمی کنید ، تنها بیان گر نادانی و کوتاه بینی نیست؛ بلکه اغراض ضد

ضرورت مبارزه برای نابودی کل این نظام استثمار گرانه و ضرورت مبارزه قهر آمیز به عنوان شکل موثر مبارزه برای رسیدن به هدف فوق تاکید می ورزند، امثال مصداقی هدف حملات خود را بر روی حاملین تفکری متمرکز کرده اند که بر نابودی قهر آمیز این نظام پای می فشارند. چریک های فدایی خلق یکی از مبلغین چنین راه انقلابی ای بوده و رفیق اشرف دهقانی یکی از سمبل های آن است. امثال مصداقی با دفاع از سلطنت و ساواک و کوبیدن و تخطئه مبارزین و انقلابیون دهه ۵۰ کاری نمی کنند جز آن که می کوشند تا جوانان عاصی و خشمگین را از تعقیب راه این نیروهای رادیکال و انقلابی و سرمشق قرار دادن سمبل های آن باز دارند و مهم تر از آن با این شیوه کمک کنند تا آنان در دام مرتجعین طبقه حاکم نظیر موسوی و کروی و خاتمی و روحانی و فایزه رفسنجانی ها بیفتند.

تمامی آنانی که دل در گرو منافع توده ها دارند، تمامی انسان های شریف و مبارزی که از ظلم و استثمار و محرومیت توده ها بیزارند و علیه آن مبارزه می کنند و بالاخره همه آنانی که حتی ذره ای روح و احساس آزادی خواهی دارند، امکان ندارد با شنیدن ادعا نامه رسوای مصداقی و پشتیبانانش علیه نیروهای مردمی، علیه چریک های فدایی خلق و رفیق اشرف دهقانی خشم و نفرت سراپای شان را فرا نگیرد. واکنش های تاکنونی به این پروژه، نشان گر حضور قوی و دلگرم کننده این طیف وسیع از انسان ها و نیروهای مقاوم و مبارز بوده است. از سوی دیگر سیاست رسوا و تبهکارانه تریبون دادن به ساواکی هایی که دست خود و همکاران دیروز و امروزشان به رنج و درد و پوست و گوشت و خون زنان و مردان مبارز سرزمین ما آلوده است و در همان حال تعرض و شلیک به جریان ها و نمادهای انقلابی و مبارز این سرزمین، فقط موجب خوشحالی و سرور کسانی می شود که آگاهانه و ناآگاهانه جایگاه خود را در جبهه ضد انقلاب، در جبهه مخالف مردم ما قرار داده و به جای مبارزه با جمهوری اسلامی، کوبیدن و حمله به نیروهای مبارز و انقلابی را پیشه خود قرار داده اند.

تلاش های ارتجاعی فوق حتی اگر بر بستر فریبکاری و شارلاتانیسم، لحظاتی باعث شادی دشمنان ما گردد، اما همان طور که تاریخ نشان داده، محکوم به شکست هستند. در عوض روسیاهی حاصل از این برخورد و سیاست، تا ابد برای نیروهایی که به آن حقارت تن می دهند باقی خواهد ماند و در بارگاه تاریخ، آن ها را رسوا تر از پیش خواهد ساخت.

ع.شغق

۱۲ تیر ۱۳۹۵

رژیم به طور روزمره از کانال های مختلف و از جمله در نشریات "روشنفکری" ای چون "مهرنامه" و "اندیشه پویا" صورت گرفته و می گیرد.

بیهوده نیست که ایرج مصداقی بارها در طول مصاحبه اش با تلویزیون میهن این پیام را خطاب به جوانان مطرح می کند که به تاریخ درخشان مبارزه خود، به سمبل های مبارزاتی و مردمی و به سازمان های انقلابی "اعتماد نکنید"، "گول آن ها را نخورید"، آن ها در مورد تجارب و راه مبارزه، در مورد سمبل های انقلابی شما نظیر چریک های فدایی خلق و حمید اشرف ها و نابدل ها "دروغ" می گویند. با این دروغ ها امثال "من" و شما را به صحنه مبارزه آوردند و بعد هم جامعه و مردم و "جوانان" "چوبش" را خوردند. وی با صراحت، به قول خود به جوانان می گوید که مقوله "زندانی سیاسی" زمان شاه و "حماسه مقاومت" و... دروغ هایی هستند که بر پایه "نادانی" "بلاغت" و "نفهمی" و "عدم اطلاع" اشخاصی مثل خود او به باور آن ها تبدیل شده و آنان را به صحنه مبارزه آورد. او از "جوانان" امروز، جوانان عاصی و مبارز می خواهد که این راه را پی نگیرند. (مراجعه کنید به مصاحبه ایرج مصداقی با تلویزیون میهن)

مصداقی ادعا می کند که "اختناق" زمان شاه و جمهوری اسلامی را "محکوم" می کند، اما با عوام فریبی تمام تاکید می کند که اگر "همین ها" (یعنی سازمان های انقلابی) در قدرت بودند "بهتر" عمل نمی کردند و با این مقایسه ذهنی و غیر واقعی به شیوه تبهکاران، تمامی سازمان ها و نیروهای آزادی خواه و مبارز را با رژیم خونخوار جمهوری اسلامی در یک ردیف قرار می دهد. این کار غیر شرافتمندانه وی نیز منحصر به فرد نیست. او در مصاحبه های دیگر خود نیز در هر فرصتی مشغول تحریف مواضع و در واقع کوبیدن اپوزیسیون آزادی خواه و مبارز است و در همه جا می کوشد نیروهای مبارز و انقلابی را اگر نه بیش تر ولی کم تر از رژیم جمهوری اسلامی به زیر شلاق کوبیدن نگیرد. آخر به قول خودش او وظیفه دارد تا بت ها را بشکند و نمادهای مردمی را از "عرش" به "فرش" آورده و "دراز" کند.

این پیام اصلی مصداقی به جوانانی است که هر روز در جهنم فقر و فلاکت و سرکوب دست و پا می زنند و با هر چه در توان دارند مبارزه می کنند و خشم و نفرت خود را به کل نظام و رژیم حاکم نشان می دهند؛ با نیروهای سرکوب درگیر می شوند و حتی تره هم برای ریش خامنه ای، روحانی، خاتمی، جنتی و... خُرد نمی کنند. در حالی که شرایط زندگی و تمامی واقعیات جامعه تحت سلطه ما هر روز بر

نقش کمکی بزرگی داشته اند و به همین دلیل از آن ها فدرانی نموده است. او در ضمن در همان کتاب این واقعیت را ذکر کرده که هیچ کس از مرتبطين با مجاهدین به خاطر فرار او از زندان دستگیر نشدند. هم چنین رفیق اشرف در آن کتاب ضمن یاد کردن از زنده یاد معصومه شادمانی، زن مبارز مجاهد که در مقطعی با او در رابطه قرار گرفته بود، مطرح کرده است که این زن انقلابی اصلاً در فرار او شرکت نداشت. واقعیت این است که دستگیری معصومه شادمانی توسط رژیم شاه به دلیل فعالیت های مبارزاتی خود این زن مبارز در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق بوده است، نه فرار رفیق اشرف دهقانی از زندان. اما گویا مصداقی حتی کتاب "بذرهای ماندگار" را هم نخوانده است و یا به خاطر ادعای مسخره "حافظه قوی اش" گفته های صریح فوق را در آن کتاب فراموش کرده است تا بتواند از این گذر نیز حربه و بهانه ای در جهت تخطئه شخصیت رفیق اشرف بسازد.

ختم کلام

در چهلمین سالگرد جان باختن چریک افسانه ای رفیق کبیر حمید اشرف و یارانش به دست مزدوران شاه، مصاحبه با مامور ساواک و تریبون دادن به وی توسط ایرج مصداقی برای نشر و ترویج مشتی دروغ علیه ارزش های مبارزاتی و اسطوره های مردمی و سپس نشر اکاذیب از طرف مصداقی در دفاع از ساواکی مزبور، به فرصتی تبدیل شد تا یک کارزار دیگر علیه یاران و رهروان حمید اشرف و چریک های فدایی خلق ایران و تمامی نیروهای مبارز و آزادی خواه که در شرایط سیاه کنونی با فعالیت های مبارزاتی خود، مبلغ ضرورت مبارزه علیه همه ستمگران و استثمارگران بوده و امید به رهائی را در دل ها زنده نگاه می دارند، به راه بیفتند. مطالعه این مصاحبه و پاسخ داده شده به آن و عکس العمل هیستریکی مصداقی در صدور یک ادعا نامه پوچ علیه چریک های فدایی خلق و رفیق اشرف دهقانی نشان می دهد که افکار عمومی جنبش با سیاستی روبرو هستند که زیر نام رفیق کبیر حمید اشرف در صد کوبیدن ارزش ها و سنن و سمبل های مبارزاتی مردم و به ویژه جوانان ایران و تلاش برای باز داشتن آن ها از کنکاش در آن سنت ها و تجارب مبارزاتی برای یافتن راه و پاسخ به چه باید کرد می باشد. البته این سیاست مسموم یک سیاست ناشناخته ای نیست. تمامی وجدان های آزادی خواه که عشق به مردم و سمبل های مبارزاتی شان را در دل دارند و آتش نفرت از دشمنان مردم در وجودشان زبانه می کشد، می بینند که پروژه کنونی در ادامه همان کاری است که در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی توسط اطاق های فکر طبقه حاکم و نان آلوده خور های این

جمهوری اسلامی. با هر جناح و دسته. نابود باید گردد!

رهبر شاخص سندیکای کارگران صنعتی جهان، "ویلیام هیوود William Haywood" و "الیزابت گورلی فلین Elisabeth Gurley Flynn"، نویسنده و فعال اجتماعی آمریکائی "هلن کلر Helen Keller" و سفیر سوئد در ایالات متحده آمریکا "ویلیام اِکنگرن William Ekengren" نام برد.

جو هیل روز پیش از تیرباران شدن در تلگرافی به رهبر سندیکای کارگران صنعتی جهان، ویلیام هیوود، این گونه نوشت:

"بدرود بیل. من به مثابه یک کارگر شورشی ناب می‌میرم. وقت را برای عزاداری هدر ندهید. سازماندهی کنید."

غروب شب پیش از تیرباران، خبرنگاری از نشریه "هرالد جمهوریخواه Hareld Republican" مصاحبه‌ای با جو هیل داشت. در بخشی از این مصاحبه خبرنگار از جو هیل پرسید:

"می‌خواهید به آن چه از شما به‌جا می‌ماند، لوازم شخصی و خرده‌ریزه‌هایی که دارید، چه کنید؟"
جو هیل نگاهی به خبرنگار کرده و در پاسخ می‌گوید:

"به راستی چیزی ندارم که خواسته‌ای در مورد آن‌ها داشته باشم. اگر منظور شما خرده‌ریزه‌ها، یادگاری‌ها و زینت‌آلات است باید بگویم که هرگز اهمیتی به این چیزها نداده‌ام و چنین چیزهایی نداشته‌ام. اما می‌خواهم یک وصیت بکنم و آن را به روی کاغذ آورده و به وسیله "اد رووان Ed Rowan" و دیگر دوستان سندیکائیم برای همه ارسال خواهم کرد."

پس از آن جو هیل بر گوشه‌ای از تخت سلول نشسته و نامه بدرود خود برای جهانیان را به روی کاغذ آورد:

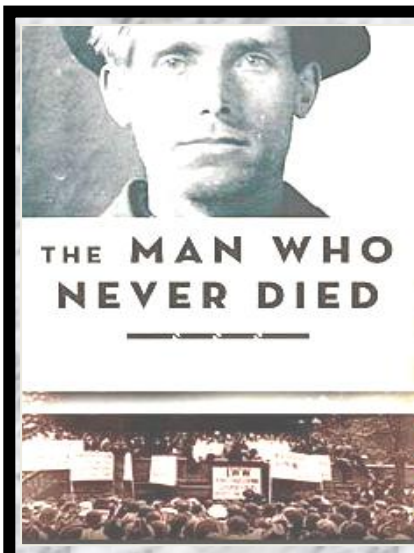
"وصیتنامه من بسیار کوتاه خواهد بود چرا که چیزی ندارم که به این و آن بدهم آن قدر نیست که حرفی در موردش در میان باشد:

"همان گونه برهنه که آمدم، خواهم رفت."

از این رو بدن من را آن گاه که مردم چون خاکستر به بادی بازیگوش بسپارید و بگذارید که چون باران بر دشتی پُر گل بر روی زمین بیارد. شاید که گلی به بار آید. زندگی‌ای تازه یابد.

این، آن است که من می‌خواهم. پیروز باشید شما تمامی انسان‌ها!

بامداد روز ۱۹ نوامبر ۱۹۱۵ جو هیل در زندانی در ایالت یوتا در مقابل جوخه تیرباران قرار داده شد. با وجود آن که جو هیل در تمامی مدت ارتکاب به جرمی را که به او نسبت داده شد انکار کرده و با وجود این که دست اندرکاران بیدادگاهی که در مقابلش قرار داده شده بود هیچ گاه نتوانست نشان دهند که او مرتکب دو قتلی که به او نسبت داده شده بود، شده است، او را تیرباران کردند. بدون شک



جو هیل، شورشی آوازه‌خوانی که به خاک و خون کشیده شد اما هرگز نمرد! (بخش پایانی)

دستگیر شده‌ام. در آن زمان کارگران بندر در اعتصاب بزرگی بودند و من منشی کمیته اعتصاب بودم. فکر می‌کنم که کمی، بیش از حد قبول رئیس پلیس شهر بودم و او دستور داد که من را دستگیر کرده و در خلال ۳۰ روز به اتهام ولگردی به زندان بیاورند. این تمامی تاریخچه "میدان جرم" من است.

آن چه باید مرکز توجه باشد و امر مهمی است که باید به آن دقت نمود آن است که من موریسون را نکشته‌ام و من چیزی در این باره نمی‌دانم. او همان طور که شهادت موجود به وضوح نشان می‌دهد مورد اصابت گلوله یکی از دشمنانش واقع شد و من به اندازه کافی در این شهر نبوده‌ام که بتوانم دشمنانی برای خودم دست و پا بکنم.

مدت کوتاهی پیش از این که دستگیر شوم از "پارک سیتی Park City"، جایی که در آن در معدن کار کرده بودم، برگشته بودم. به دلیل وجه‌ای که موریسون داشت پلیس می‌بایست گناهکاری را دستگیر می‌کرد و من را پیدا کردند، بی‌کس و کاری چون من، یک سوئدی و بدتر از همه عضوی در سندیکای کارگران صنعتی جهان، فردی که به هر حال حقی برای زندگی نداشت و درست از این رو علامت گناهکار بر او زدند. من همیشه برای کسب نان شب خود سخت کار کرده‌ام، همیشه هزینه آن چه را دریافت کرده‌ام پرداخت کرده‌ام و در زمان فراغت تابلو نقاشی کرده، ترانه سروده و آهنگ ساخته‌ام.

حالا شهروندان ایالت یوتا بدون آن که به من شانس درخوری بدهند که بتوانم حرف خودم را بزنم می‌خواهند من را به جوخه تیرباران بسپارند. بگذار این گونه شود. آماده‌ام. چون یک هنرمند زندگی کرده و چون یک هنرمند خواهم مرد." (۱)

از این روز تا روز تیرباران جو هیل افراد بسیاری درخواست‌نامه‌های خود در مورد جلوگیری از تیرباران او را به "وودرو ویلسون Woodrow Wilson" رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و "ویلیام اسپری William Spry" حکمران یوتا ارسال داشتند. از جمله این افراد می‌توان از دو

محاکمه جو هیل در روز ۱۷ جون ۱۹۱۴ آغاز شده و تا ۲۸ این ماه ادامه یافت. دادستان در متن دادخواهی خود برای جو هیل درخواست محکوم شدن به اشد مجازات، حکم مرگ، نمود. از آن رو که جو هیل توان مالی برای گرفتن وکیل نداشت از دادگاه درخواست کرد که اجازه بدهند او کار دفاع از خود را بر عهده بگیرد. اما رئیس دادگاه این درخواست را رد کرده و دو وکیل تسخیری برای وی تعیین شدند اما از آن جا که جو باور داشت که آن دو وکیل از جانب دادستان ماموریت دارند تا او به اشد مجازات برسد به این انتصاب اعتراض کرده و تا پایان جریان محاکمه حاضر به همکاری با آنان نشد.

روز ۲۸ جون، پس از پایان جریان محاکمه، هیات منصفه پس از تنها چند ساعت اعلام داشت که جو هیل را مسبب قتل موریسون و پسرش می‌داند و رئیس دادگاه حکم مرگ او را صادر کرد. سپس در دادگاه مطابق رسم موجود در ایالت یوتا از جو هیل پرسیدند که آیا ترجیح می‌دهد که به طناب دار آویخته شود و یا می‌خواهد در مقابل جوخه تیرباران قرار بگیرد و او هم پاسخ داده بود: "تیرباران را انتخاب می‌کنم. تا به حال چند بار به طرفم تیراندازی شده و گمان می‌کنم که از عهده آن برآیم."

از این روز جو هیل کمی بیش از ۵۰۰ روز در زندان و در انتظار مرگ بود. می‌گفت و می‌نوشت اما هرگز نه مسئولیت کشته شدن موریسون‌ها را به عهده گرفت و نه حاضر شد که نام دو فردی را که می‌توانستند او را از کام مرگ برهانند بر زبان بیاورد.

در روز ۱۵ اوت ۱۹۱۵، جو هیل در مقاله‌ای که در نشریه سوسیالیستی "پیامی برای علت‌جویی Appeal to Reason" به چاپ رسید این گونه نوشت:

"با وجود تمامی تصاویر و داستان‌های ناگوارایی که در مورد من به چاپ رسیده است، در زندگی تنها یک بار، در "سن پدرو San Pedro" در "کالیفرنیا California"

Fransisco" در ۱۸ آوریل ۱۹۰۶ در این شهر بود. در مقاله‌ای که در ۱۶ ماه مه همان سال در یکی از روزنامه‌های محلی زادگاهش یوله به چاپ رسید، یوتل از خرابی‌های بسیاری که این زلزله مهیب به بار آورده بود و از تلاش انسان‌ها برای ادامه زندگی نوشته است.

این سال‌ها برای یوتل که زندگی‌اش در بخش تحتانی جامعه طی می‌شد تجارب بسیار به همراه داشت. فقر شدیدی را که بیشتر مهاجران درگیر آن بودند و ذلتی را که بخش بسیاری از توده‌های جامعه تجربه می‌کردند را با گوشت و استخوان حس می‌کرد و نتیجه گرفته بود که این فقر و خواری ریشه در آن دارد که توده‌ها به وسیله سرمایه‌داری ناچیز اما بسیار ثروتمند استثمار می‌شوند.

در حدود سال ۱۹۱۰، در دورانی که در بندر شهر سن پدرو کار می‌کرد، به سندیکای "کارگران صنعتی جهان" پیوست. در این دوران نام تازه‌ای را، "جوزف هیلستروم Joseph Hillström"، برای خود برگزید.

چندی بعد در نامه‌ای که برای نشریه سندیکای کارگران صنعتی جهان، "کارگر صنعتی Industrial Worker" ارسال کرده بود از آن چه که سیاستمداران گوناگون بر سر اعضاء سندیکا می‌آوردند نوشته بود. او این نامه را برای نخستین بار "جو هیل" امضا کرده بود.

از این جاست که با جو هیل و فعالیت‌های گسترده او آشنا می‌شویم؛ فردی که در این جا و آن جا اعتصابات کارگری را سازماندهی می‌کرد، برای سندیکا و برای تجهیز و تشویق کارگران و بی‌چیزان ترانه‌سرود می‌ساخت و برای آنان در این جا و آن جا به اجرا درمی‌آورد. تاکتیکی که جو برای به میان بردن سروده‌های خود در میان توده‌ها اتخاذ کرده بود بسیار جالب بود؛ او آهنگ سروده‌های مذهبی، آهنگ‌هایی که بسیاری از توده‌های محروم با آن‌ها آشنایی داشته و آن‌ها را ترنم می‌کردند، برداشته و بر آنان سروده‌های خود را که تماماً در مورد زندگی کارگران و بی‌چیزان، دلیل زندگی اسفباری که آنان درگیر آن بودند و شیوه مبارزه برای رهایی از این زندگی بودند را سوار کرده و در این جا و آن جا می‌خواند.

از جمله سروده‌های بسیار محبوب او در این سال‌ها، می‌توان "کشیش و برده" را نام برد:

"کشیشان موبلند هر شب بیرون می‌آیند
آنان تلاش می‌کنند که به تو بگویند چه چیز اشتباه و چه چیز درست است
اما اگر از آنان بپرسی "و درباره آن چه که می‌توان خورد چه می‌گویی"
با صدایی بسیار لطیف پاسخ می‌دهند:

او را تیرباران کردند. بدون شک سپردن جو به مرگ از آن رو نبود که تقاص مرگ دو نفر داده شود. جو هیل تیرباران شد تا به فعالین سندیکایی، سیاسی و اجتماعی نشان داده شود که سیستم حاکم تاب فعالیت آنان را نیاورده و آنان را "به سزای فعالیت‌های شان" خواهد رساند. چهار گلوله در قلب جو هیل نقطه پایانی بر زندگی او گذاشت، اما جو هیل نمرد چرا که خاطره او و فعالیت آزادی خواهانه و عدالت جویانه او هنوز، صد سال پس از مرگ، زنده است. جنازه جو هیل همان گونه که خودش خواسته بود سوزانده شده و خاکسترش در کیسه‌های کوچک ریخته و به دفاتر محلی سندیکای کارگران صنعتی جهان در شهرهای بسیاری در ایالات متحده آمریکا، آمریکای جنوبی، اروپا، آسیا، آفریقا و زلاند نو فرستاده شد تا در روز اول ماه مه ۱۹۱۶، روز جهانی کارگر، در تمامی این شهرها به دست باد سپرده شود.

شکل زخم‌هایی بر گردن و صورت وی تا آخر عمر کوتاهش به جای گذاشت.

در سال ۱۹۰۲ مادر یوتل پس از بیماری‌ای طولانی فوت کرد. یوتل و برادرها و خواهرانش خانه پدرمادری را فروخته، ارث ناچیز باقیمانده را بین خود تقسیم کرده و هر کدام به راهی رفتند.

چند ماه پس از مرگ مادر توتل و برادرش "پاول Paul" که دو سال از او بزرگ تر بود، تصمیم گرفتند که به همراه بسیار دیگر بی‌چیزانی که از فقر موجود در اروپا فرار کرده و برای به دست آوردن کار و یافتن روزگاری بهتر ره به سوی ایالات متحده آمریکا می‌بردند، به آن سو مهاجرت کنند. آن‌ها بلیط درجه سوم کشتی به سوی آن دیار را تهیه کرده و در ماه اکتبر ۱۹۰۲ در "الیس آیلند Ellis Island" از کشتی پیاده شده و به نیویورک رسیدند.

اولین کار یوتل در نیویورک با توجه به انگلیسی بسیار ناچیزی که بلد بود خالی و تمیز کردن جام‌های تف در خیابان‌های محلات مخروبه نیویورک بود. مدتی بعد یوتل تصمیم گرفت که این کار و نیویورک را ترک کرده و به طرف غرب ایالات متحده آمریکا روانه شود. با برادرش صحبت کرد و قرار شد که از هم جدا شده و هر کدام با اتخاذ راه و روش خود به زندگی ادامه دهند.

در مورد زندگی یوتل در ۸ سالی که در راه بود زیاد نمی‌دانیم. می‌دانیم که او بیشتر تنها و در خود بود، مشروب نمی‌خورد، سیگار نمی‌کشید و دوست نداشت درباره خود با دیگران صحبت کند. در خلال این سال‌ها در شهرهای بسیار به سر برده و کارهای بسیاری از جمله کار در مزارع، بنادر، ساختمان‌ها و جنگل را پیشه نمود. می‌دانیم که در کریسمس ۱۹۰۵ در "کلیولند Cleveland" در "اوهایو Ohio" و به هنگام زلزله "سانفرانسیسکو San

سپردن جو به مرگ از آن رو نبود که تقاص مرگ دو نفر داده شود. جو هیل تیرباران شد تا به فعالین سندیکایی، سیاسی و اجتماعی نشان داده شود که سیستم حاکم تاب فعالیت آنان را نیاورده و آنان را "به سزای فعالیت‌های شان" خواهد رساند. چهار گلوله در قلب جو هیل نقطه پایانی بر زندگی او گذاشت، اما جو هیل نمرد چرا که خاطره او و فعالیت آزادی خواهانه و عدالت جویانه او هنوز، صد سال پس از مرگ جسمی او، زنده است.

جنازه جو هیل همان گونه که خودش خواسته بود در روز ۲۶ نوامبر سوزانده شده و خاکسترش در کیسه‌های کوچک ریخته شده و به دفاتر محلی سندیکای کارگران صنعتی جهان در شهرهای بسیاری در ایالات متحده آمریکا، آمریکای جنوبی، اروپا، آسیا، آفریقا و زلاند نو فرستاده شد تا در روز اول ماه مه ۱۹۱۶، روز جهانی کارگر، در تمامی این شهرها به دست باد سپرده شود.

اما جو هیل چه کسی بود؟

جو هیل که در زمره یکی از پرنفوذترین خوانندگان موسیقی اعتراضی ایالات متحده آمریکا در قرن بیستم به شمار آمده و بدون شک یکی از منابع الهام برای دیگر خوانندگان موسیقی اعتراضی در این دوران از جمله "وودی گاتری Woody Guthrie"، "پیت سیگر Pete Seeger"، "جان لنون John Lennon"، "باب دیلان Bob Dylan" و "جوآن بایز Joan Baez" است، با نام واقعی "یوتل امانوئل هگلوند Joel Emmanuel Hägglund" در روز ۷ اکتبر ۱۸۷۹ در شهر "یوله Gävle" در سوئد به دنیا آمد. او سومین فرزند از ۹ فرزند خانواده و یکی از ۶ خواهر و برادری بود که به سن بلوغ رسیدند. پدرش کارمند قطار بین شهری بود. خانواده یوتل مذهبی و همزمان بسیار علاقمند به موسیقی بودند و در خانه‌شان در بسیاری از مواقع نوای موسیقی با شعرهایی که بوی مسیحیت می‌دادند، شنیده می‌شد. یوتل در همان دوران جوانی نواختن بانجو، گیتار، پیانو و ساز دهنی را فرا گرفته و نخستین سروده‌های خود را که در مورد افراد خانواده بود تدوین نمود.

بیش از ۸ سال نداشت که پدرش مرد. مرگ پدر وضع مادی بسیار بدی را برای خانواده به وجود آورد. مادرش با تلاش فراوان توانست تا امرار معاش خانواده را به انجام برساند اما در این راه تمامی افراد خانواده ناچار بودند تا آن جا که می‌توانند به کسب درآمد برای خانواده اقدام کنند. یوتل نیز همانند برادران و خواهران بزرگترش از همان دوران کودکی در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها مشغول به کار شد.

۱۲ سال بیشتر نداشت که مبتلا به بیماری سل شد. بیماری‌ای که اثرش را به

ملکه‌ها و شاهزاده‌هایی هستند که خون آبی‌رنگ دارند
آنان که الماس و مروارید جلوه‌ای بسیار به آنان می‌دهد
اما تنها زنی که یک زن کامل است
دختری شورشی است

دختری شورشی است، دختری شورشی
است
برای طبقه کارگر مرواریدی بسیار
گران‌بهاست
او شجاعت، غرور و شادی می‌بخشد
به سوی مبارزه پسر شورشی
پیش از شما دختران را داریم اما به بیش از
آنان نیازمندیم
در کارگران صنعتی جهان
برای این که مبارزه برای رسیدن به آزادی
خوب است
با یک دختر شورشی

آری، دستانش می‌توانند از کار پاره‌پاره
شده باشند
و لباسش نمی‌تواند بسیار زیبا باشد
اما قلبی دارد که در سینه‌اش می‌تپد
قلبی که برای طبقه و همانندانش حقیقت
دارد
و خیانتگران به لرزه می‌افتند
زمانی که او به حرکت درآید
از آن رو که تنها زنی که یک زن کامل است
دختری شورشی است" (۳)

آری بدین گونه صد سال پیش سگان
زنجیری سرمایه با به دست آوردن
موقعیتی مناسب و به بهانه‌ای توخالی
توانستند بدن جو هیل را سوراخ‌سوراخ
کرده و او را از پای درآورند اما آنان هرگز
نتوانستند سروده‌های او را به فراموشی
درآورند. جو هیل کشته شد اما نمرد. او به
سان سروده‌ها و مبارزاتش برای کارگران و
محرومان جامعه زنده است و زنده خواهد
ماند.

نادر ثانی

پانویست‌ها:

(۱) ترجمه از متن سوئدی در ویکی‌پدیا
https://sv.wikipedia.org/wiki/Joe_Hill

(۲) یکی از اجراهای این ترانه را در این جا
بشنوید:
https://www.youtube.com/watch?v=C_a_MEJmuzMM

(۳) یکی از اجراهای این ترانه را در این جا
بشنوید:
<https://www.youtube.com/watch?v=hR7fBCENkN0>

با همان سرعتی که شهرت و
محبوبیت جو هیل در میان کارگران و
بی‌چیزان گسترده می‌شد، نام، چهره
و وحشتی که مبارزه او در میان
سرمایه‌داران و سگان زنجیری آنان
ایجاد می‌کرد نیز همه‌گیرتر می‌شد و
دیگر در بسیاری از شهرها به او کار
نمی‌دادند و وضع مالی او بسیار
نابسامان‌تر از گذشته می‌شد. در ماه
جون سال ۱۹۱۲ جو هیل در جریان یک
اعتصاب کارگری در میان کارگران بندر
سن پدرو دستگیر شده و به جرم
ولگردی به ۳۰ روز زندان محکوم شد.
در خلال این سال‌ها موزیک جو هیل
در ایالات متحده آمریکا همه‌گیر شده
بود. از ایالات غربی فراتر رفته و در
شهرهای صنعتی کشور، جای خود را
یافته بود و سندیکای کارگران صنعتی
جهان نیز با بهره‌وری از موزیک هیل،
جای هر چه بیشتری در میان کارگران
پیدا می‌کرد.

گسترده می‌شد، نام، چهره و وحشتی که
مبارزه او در میان سرمایه‌داران و سگان
زنجیری آنان ایجاد می‌کرد نیز همه‌گیرتر
می‌شد و دیگر در بسیاری از شهرها به او
کار نمی‌دادند و وضع مالی او بسیار
نابسامان‌تر از گذشته می‌شد.

در ماه جون سال ۱۹۱۳ جو هیل در جریان
یک اعتصاب کارگری در میان کارگران بندر
سن پدرو دستگیر شده و به جرم ولگردی
به ۳۰ روز زندان محکوم شد.

در خلال این سال‌ها موزیک جو هیل در
ایالات متحده آمریکا همه‌گیر شده بود. از
ایالات غربی فراتر رفته و در شهرهای
صنعتی کشور، در دیترویت، شیکاگو و
نیویورک جای خود را یافته بود و سندیکای
کارگران صنعتی جهان نیز با بهره‌وری از
موزیک هیل، جای هر چه بیشتری در
میان کارگران پیدا می‌کرد.

در سال ۱۹۱۴ جو هیل به پارک سیتی در
نزدیکی سالت لیک سیتی در ایالت یوتا
رفت تا در معادن آن جا مشغول کار شود.

یکی از آخرین سروده‌های جو هیل "دختر
شورشی Rebel Girl" بود که او آن را در
سال ۱۹۱۵ در زندان سروده و به الیزابت
گورلی فلین، یکی از شاخص‌ترین زنان
سندیکا تقدیم نمود:

"همان گونه که همه می‌دانند
در این دنیای آشفته ما
زنان بسیار با خصوصیات گوناگون وجود
دارند
برخی در خانه‌های بسیار مجلل و زیبا
زندگی می‌کنند
و زیباترین لباس‌ها را بر تن دارند

تو در عرش کبریا در بالای ابرها خواهی
خورد
کار کن و عبادت کن. با علف روزگار بگذران.
زمانی که بمیری در آن دنیا به تو غذاهای
گوارا داده خواهد شد.

ارتش جان دادن از گرسنگی در کار است
آنان دست می‌زنند، می‌خوانند و دعا
می‌کنند
زمانی که تمامی سکه‌های تو را در جام
خود ببینند
آن زمان به تو می‌گویند که آمرزیده شده‌ای

فریاد می‌زنند، می‌چهند و داد می‌زنند
می‌گویند پولت را برای عیسی بده
او تمامی بیماری‌های تو را امروز شفا
خواهد داد
اگر سخت برای همسر و فرزندت کوشا
باشی

تلاش کنی که کار مفیدی در زندگیت به
انجام برسانی
می‌گویند که یک گناهکار و انسان بدی
هستی
و زمانی که بمیری بدون شک به جهنم
خواهی رفت

کارگران در تمامی کشورها متحد شوید
در کنار هم برای رسیدن به آزادی مبارزه
خواهیم کرد
زمانی که جهان و ثروت‌های آن را تصرف
کرده‌ایم
برای کلاهداران این گونه می‌خوانیم

غذایی برای خوردن خواهی داشت
زمانی که فرا گرفته باشی غذا درست
کنی
هیزم بشکن که برایت بسیار خوب است
و در دورانی شیرین خواهی خورد" (۲)

در ژانویه ۱۹۱۱، جو هیل در منطقه مرزی
بین کالیفرنیا و مکزیک بود و به گروهی از
کارگران پیشرو و فعال که در آن جا برای
سرنگون کردن دولت و رئیس‌جمهور مکزیک
فعالیت می‌کردند، پیوست و در بین
آمریکائی‌ها فعالیت می‌کرد که به مبارزه
کارگران مکزیک پیوندند.

در سال ۱۹۱۲ پس از سخنرانی‌ای در
حمایت از مبارزات کارگران بندر شهر "سن
دیگو" مورد هجوم عاملین سرمایه‌داران قرار
گرفته و به شدت مصادوم شد اما از پای
ننشست و هم چنان آهنگ می‌ساخت،
ترانه می‌سرود، می‌خواند، سخنرانی
می‌کرد و با تمامی توان در راه سازماندهی
کارگران گام برمی‌داشت.

با همان سرعتی که شهرت و محبوبیت
جو هیل در میان کارگران و بی‌چیزان

کارگران جهان متحد شوید!

گزارش مراسم بزرگداشت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق حمید اشرف... از صفحه آخر

و مبارز امروز را آماج گرفته و می کوشد که این نسل را از تجربه آموزی از مبارزات انقلابی گذشته و درس گیری از تاریخ برای روشن کردن راه امروز باز دارد. سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى با تشویق و کف زدن های جمعیت حاضر به پایان رسید و سپس یک استراحت کوتاه اعلام شد.

بخش دوم مراسم به برنامه های هنری و پرسش و پاسخ اختصاص یافته بود. در ابتدای این بخش، یکی از هنرمندان گیلان، با صدای گرم و نوای دایره خود چند ترانه فولکلور گیلکی اجرا کرد. یکی از قطعات وی دکلمه ای در رابطه با سیاهکل بود. برنامه این هنرمند مردمی با استقبال گرم حضار مواجه شد. در بخش بعدی هنرمند دیگر برنامه یعنی "سانان" نخست چند ترانه سرود فارسی و از جمله سرود جاودان "سر اومد زمستون" را اجرا کرد و جمعیت حاضر به طور دستجمعی با وی همراهی کردند به طوری که یک جو پر شور همبستگی مبارزاتی ایجاد گشته بود. "سانان" در قسمت بعدی برنامه خود به اجرای موسیقی گردی پرداخت و تعدادی از حضار با رقص و پایکوبی وی را همراهی کردند.

بخش پایانی یادمان ۸ تیر به پرسش و پاسخ اختصاص یافت و بیش از یک ساعت ادامه داشت. در این بخش شرکت کنندگان فرصت یافتند تا سوال ها و نقطه نظرات شان را با رفیق سخنران و با حاضرین در میان بگذارند.

از جمله مواردی که در این بخش مطرح شد مساله تلاش های مضموم اخیر از سوی برخی افراد و نیروها بود که می کوشند تا در جهت مشروعیت بخشیدن به امر ارتباط و و دیالوگ با نیروهای ضد انقلاب نظیر ساواکی ها آن هم با بهانه یافتن حقایق تاریخی در میان نیروهای صف خلق تبلیغ کنند. حصار با شرکت در مباحثات این بخش یک صدا این تلاش ها را محکوم کرده و تاکید کردند که نمی توان با تبهکاران و ساواکی ها و نیروهای وابسته و سرکوبگر که با تمام توان در طول حیات خویش در خدمت به نظام استعمارگرانه حاکم و سرکوب و سلاخی حقیقت به امر شکنجه و پیگرد و سرکوب مردم و نیروهای انقلابی مشغول بوده اند به گفتگو و دیالوگ برای یافتن حقیقت پرداخت.

در بخش دیگری از پرسش و پاسخ و استواری در مورد این که آیا انشعاب چریکهای فدایی خلق و رفیق اشرف دهقانی از سازمان "زود" نبود، مطرح شد که در پاسخ رفیق سخنران با توضیح شرایط حاکم بر آن زمان توضیح داد که پس از آن که تمامی تلاش های مدافعی تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

"شلاق ستم"

(شعری برای کارگران مبارز آغ دره)



شلاق ستم بر تن من کاری نیست

ای دشمن غدارا ترا راهی نیست

بیهوده مکن تلاش و مرعوبم ساز

این آتش قهرت، چو پر گاهی نیست

آن خون زلال، گز تنم جاری شد

زضی ست که شلاق تو بر جای گذارد

از تاول آن جور، ولی دانستم

جز شورش و طغیان، مرا راهی نیست

صد بار مرا به مرگ محکوم کنی

خاکم کنی و زنده به گورم سازی

یا بند زبندم بگنی و بگشی م

بیهوده کنی تلاش، من باکی م نیست

دیری ست که از ظلم تو فرسوده شدم

وز موعظه ی صلح تو بیهوده شدم

وقت است که ترک منبر و تاج کنی

بگریزا که با قتل تو آسوده شوم

شلاق ستم بر کمرم جاری ساز

با کین خود از من تبری نیک بساز

فردا که قیام من و ما شد آغاز

نابود کنم نظام شلاق تو باز

یوغ گهنی گز تو به من بسته شده

سست است به پوشالی یک کاخ ستم

و ین پای به زنجیر و غلم را منگر

آخر ز قیام ما، تو را چاری نیست

زهار که من از بد تو باکم نیست

وز بند و شکنجه تو هیچ باکم نیست

اکنون که به میدان نبرد آمده ام

جز عزم به نابودی تو راهی نیست

حق سخن مرا شباویز سرود

گوش کر تو پیام او را نشنود

زهار ز روزی که چو شمشیر کشم

چون آتش دوزخم، تو را خواهم

سوفت

با وحشت تو فخر خود تیز کنم

باروت و گلوله را هماویز کنم

وز ارتش خلقی که به پا خواهم سافت

نظم چیل تورا چو پالیز کنم

ع-شفق

تیر ۱۳۹۵

مراسم بزرگداشت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر حمید اشرف و یارانش با خواندن دست جمعی سرود انترناسیونال در یک فضای همبستگی و پر شور مبارزاتی پایان یافت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران

در آلمان

۲۸ جون ۲۰۱۶

برای ماندن در چارچوب سازمان و پیشبرد یک مبارزه ایدئولوژیک علنی با پاسخ منفی باند حاکم و رهبری غاصب وقت روبرو شد، در مقابل رفیق اشرف دهقانی و رفقای دیگر راه دیگری جز جدایی و ایجاد جریانی که بتواند مدافع آرمان های انقلابی و خطوط سیاسی ایدئولوژیک بنیانگذاران چریکهای فدایی خلق باشد، باقی نمانده بود.

کمک های مالی

اتریش

کتاب خاطرات یک رفیق

فعالین چغخا در وین

آلمان

کاسل

رفیق کبیر حمید اشرف

آذربایجان و مساله ملی

سرود پایداری

ویژه صمد

یاد یاران

خاطرات یک چریک در زندان

هانوفر

میز کتاب مراسم ۸ تیر

سینا

صندوق کمک مالی میز کتاب

بذر های ماندگار

کتاب خاطرات یک رفیق

میز کتاب مراسم اول ماه مه

کمک مالی

چریک فدائی خلق کبیر حمید اشرف

انگلستان

چریک فدائی خلق کیومرث سنجرى

چریک فدائی خلق خشیایار سنجرى

کتاب خاطراتی از یک رفیق

چریک فدائی خلق رفیق مرضیه احمدی اسکویی

رفیق موسی

رفیق مریم دژ آگاه

رفیق مرضیه احمدی اسکویی

آمریکا

چریک فدائی خلق مهرنوش ابراهیمی

چریک فدائی خلق پوران یدالهی

رفیق فردوس آقا ابراهیمیان

۱۰۰ دلار	رفیق شیرین فضیلت کلام
۱۰۰ دلار	رفیق پروین ره انجام
۱۰۰ دلار	رفیق نزهت السادات روحی آهنگرانی
۱۰۰ دلار	چریک فدائی خلق فاطمه نهائی
۱۰۰ دلار	چریک فدائی خلق پروین فاطمی
۱۰۰ دلار	چریک فدائی خلق اعظم روحی آهنگرانی
۱۰۰ دلار	رفیق مریم شاهی
۱۰۰ دلار	رفیق لادن آل آقا
۱۰۰ دلار	رفیق مهوش حاتمی
۱۰۰ دلار	چریک فدائی خلق نسترن آل آقا
۱۰۰ دلار	چریک فدائی خلق فریده غروی
۱۰۰ دلار	چریک فدائی خلق میترا بلبل صفت
۵۰ دلار	رفیق محمد رضا قنبر پور
۱۰۰ دلار	رفیق فاطمه افدرنیا
۱۰۰ دلار	رفیق مرضیه اسکویی

کانادا

۵۰ یورو	رفیق مرضیه احمدی اسکویی
۵۰ یورو	رفیق شیرین فضیلت کلام

هلند

۲۰۰ یورو	کتاب خاطرات یک رفیق
۵۰ یورو	شهادای هرمزگان
۳۰ یورو	رفیق اردشیر کارگر
۳۰ یورو	رفیق اشترانی
۲۰ یورو	رفیق اکبر مسلم خانی
۲۰ یورو	رفیق ناصر مرئی
۷۰ یورو	کمک مالی برای چاپ پوستر شهادای تیر ماه

۲۰۰ یورو

۲۰۰ یورو

۵۰ یورو

۲۰ یورو

۵ یورو

۵ یورو

۵ یورو

۱۰ یورو

۲۸۰ یورو

۵۰ یورو

۳۰ یورو

۲۰ یورو

۵۰ یورو

۳۰ یورو

۵۰ یورو

۳۰ یورو

۱۰ پوند

۱۰ پوند

۲۰ پوند

۵۰ پوند

۱۰ پوند

۱۰ پوند

۲۰ پوند

۱۰۰ دلار

۱۰۰ دلار

۱۰۰ دلار



ایرانیان آزاده و مبارز!

با کمک های مالی خود در هر سطحی

چریکهای فدایی خلق ایران را

در پیشبرد امر مبارزه یاری کنید!

تظاهرات مردم لندن علیه نژاد پرستی و سیاست های ریاضت اقتصادی



آموزی از مناطقی نظیر داری و شهرهای دیگر برای شرکت در این تظاهرات به لندن آمده بودند. همچنین تعداد زیادی از فعالین حقوق اجتماعی سیاه پوستان با شعارهایی بر علیه سرکوبگری پلیس و محکومیت نژادپرستی در این حرکت اعتراضی شرکت داشتند.

این تظاهرات با سخنرانی برخی از فعالین سیاسی و سازمان دهندگان حرکت در میدان "پارلمان اسکوتر" خاتمه یافت، در حالی که تعداد زیادی از نیروهای پلیس برای مقابله با آن در محل حضور داشته و در حالت آماده باش به سر می بردند.

تظاهرات لندن توسط برخی از نیروهای ضد جنگ و چپ انگلستان و از جمله "ائتلاف ضد جنگ" سازمان داده شده بود. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان با حمل آرم سازمان در این تظاهرات شرکت کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان
۱۷ جولای ۲۰۱۶

"تنها یک راه حل وجود دارد و آن هم انقلاب است"، " حزب محافظه کار حاکم به جهنم بروید"، "پناهندگان خوش آمدید"، "بیکاری و کمبود امکانات رفاهی و درمانی و تحصیلی به خاطر ورود مهاجران نیست"، " حزب محافظه کار را بیرون بیاورید، به پناهندگان اجازه ورود بدهید"، "هیچ انسانی غیر قانونی نیست"، " دولت حمله می کند ما متقابلاً با آن می جنگیم"، "مرگ بر نژادپرستی"، "زندگی سیاهان هم دارای اهمیت است"، "پلیس راسیست است" و " از تعداد جنگ ها کم کنید و در عوض امکانات اجتماعی را افزایش دهید" ...

تعدادی از تظاهرکنندگان با حمل عکس های "جرمی کوربین" رهبر فعلی حزب کارگر، حمایت خود از وی را در جریان بحرانی که رهبری این حزب طبقه حاکم را فرا گرفته اعلام می کردند.

علاوه بر شرکت گسترده نیروها و احزاب چپ و کمونیست، شرکت وسیع جوانان و دانش آموزان در این تظاهرات بسیار چشم گیر بود. برخی از اتحادیه های دانش

با تداوم و تشدید بحران در جامعه انگلیس بویژه در شرایط پس از اعلام خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و در حالی که سیاست های ریاضت کنشی طبقه حاکم فشارهای طاقت فرسایی را بر اقشار محروم وارد کرده، هزاران تن از مردم انگلستان در یک راه پیمایی بزرگ در لندن شرکت کرده و مخالفت خود با سیاست های طبقه حاکم را اعلام کردند.

تظاهرات در ساعت ۱۲ روز شنبه ۱۶ جولای ۲۰۱۶ در مقابل ساختمان بی بی سی آغاز و راه پیمایان با حمل پرچم ها و بنرهای بزرگ و گذشتن از خیابان های مرکزی به طرف میدان "پارلمان اسکوتر" حرکت کردند. در طول راه پیمایی شعارهای متنوعی توسط تظاهر کنندگان سر داده می شد. از مخالفت با کل نظام امپریالیستی حاکم گرفته تا درخواست اصلاحات دمکراتیک در چارچوب نظام. از جمله شعارهای داده شده به شرح زیر بود: "نظام حاکم بر انگلیس یک نظام امپریالیستی و سرمایه داری ست و نژادپرستی جزء ارگانیک این نظام است"،

ویدئو کلیپ:

کمونیست هایی که

چون آذرخش

در سخن خویش زیستند!

برای مشاهده این ویدئو کلیپ

زیبا و پر محتوی به آدرس های

زیر رجوع کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=ZMbc4mrZTsM>

<http://www.siahkal.com/clips.htm>



مراسم بزرگداشت چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف و یارانش!



در چهلمین سالگرد شهادت چریک فدایی خلق، رفیق کبیر حمید اشرف و یارانش که در نبرد حماسی در ۸ تیرماه سال ۱۳۵۵ جان باختند، مراسم بزرگداشتی در شهر هانوفر آلمان برگزار شد. این مراسم که توسط فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آلمان در گرامیداشت یاد و خاطره فراموش نشدنی کمونیست های چریک فدائی، سازمان یافته بود با استقبال جمع کثیری از ایرانیان آزادیخواه و فعالین سیاسی روبرو شد. سالن برگزاری مراسم با عکس های زیبایی از شهدای ۸ تیر و شعارهای مبارزاتی و آرم سازمان آراسته شده بود. برنامه با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی شهدای چریکهای فدایی خلق ایران و رزمندگان راه آزادی و سوسیالیزم آغاز شد و پس از آن قطعه شعر کوتاهی به نام "آن عاشقان شرز که با شب نزیستند" فرات شد.

در اولین قسمت برنامه ویدئو کلیپ زیبایی راجع به زندگی و مرگ قهرمانانه رفیق حمید اشرف پخش گردید که با استقبال پر شور جمعیت حاضر روبرو شد. در این ویدئو کلیپ، فرازهایی از زندگی سراسر مبارزه و مرگ افتخار آمیز رفیق حمید اشرف به تصویر کشیده شده و صدای رسای رفیق حمید که ترانه سرود "من چریک فدایی خلقم" را می خواند پایان بخش آن بود.

به دنبال پخش کلیپ، نوبت به سخنران برنامه یعنی رفیق فریبرز سنجر رسیده و او گفتاری تحت عنوان "کمونیست هایی که چون آذرخش در سخن خویش زیستند!" ارائه داد. رفیق سخنران با بزرگداشت یاد رفیق حمید اشرف و یارانش در باره شرایط مبارزاتی جامعه و موقعیت برجسته ای که رفیق حمید اشرف به خاطر شخصیت و خصال مبارزاتی اش در نبرد با دشمن به خاطر عملیات ها و فرارهای قهرمانانه و افسانه ای اش بدست آورده بود با حاضرین سخن گفت. سخنران نشان داد که چرا حمید اشرف در جریان مبارزات و فداکاری های خود به مثابه یک فرمانده کبیر به خاری در چشم ارتجاع و شخص شاه تبدیل شده بود. سخنران همچنین با اشاره به گوشه هایی از فعالیت های رفیق مجد رضا یربلی یاد وی را گرامی داشت و سپس به تاثیر ضربه ۸ تیر در زندان اوین در همان زمان پرداخت. رفیق سنجر در ادامه سخنرانی خود به توضیح دلایل سیاسی ضربات سال ۵۵ پرداخت و با تشریح خطوط استراتژیک و برنامه های تاکتیکی سازمان، نقش این پارامترها در ضربات وارده به چریکهای فدایی خلق را بررسی نمود. وی در بخش دیگری از سخنان خود به گوشه ای از تلاش های دشمن و مرتجعین با هدف تحریف تاریخ و کوبیدن فرهنگ نوین و ارزش های مبارزاتی آفریده شده توسط چریکهای فدایی خلق و به طور مشخص حمید اشرف در جامعه پرداخت و تاکید کرد که جریان ضد انقلابی ای که با هدف تخطئه حماسه ها و ارزش های مبارزاتی خلق شده در دهه ۵۰ و دروغ جلوه دادن آن ها به میدان آمده، یک پروژه امنیتی ست که ذهن نسل جوان و

در صفحه ۲۱

منتشر شد!

خاطراتی از یک رفیق



چریک فدایی خلق
مرضیه
احمدی اسکویی

بشرای از رفیق اشرف دهانی

برای تهیه این کتاب با کتابفروشی الکترونیکی
چریکهای فدایی خلق ایران از طریق آدرس

زیر تماس بگیرید:

<http://www.19bahman.com/IPFG-Books.html>



گرامی یاد همه شهیدای خلق!

مراسم اعدام مبارز جان باخته مجید کاووسی فر در ملاء
عام؛ این جوان مبارز در تابستان سال ۱۳۸۶ به اتهام آن
که قاضی مقدس یکی از منفورترین جلادان رژیم را به
سزای اعمال خویش رسانید، در تهران با جسمانی باز
و لبخندی زندگی بخش به چوبه دار سپرده شد!
یادش گرامی و جاودان باد!

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!